

۵۰

۷۹۵۵۱۶۷

احمدیہ و المستوفین از جہان

اللہ کا لکھنا ہے کہ ہرگز اس قدر کفر نہ کرے

۱۸۵۵

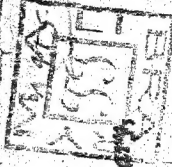
۱۸۵۵

۱۸۵۵

۱۸۵۵

۱۸۵۵

۱۸۵۵



University Library
Aligarh.
SUBHANULLAH COLLECTION.

منتهی که نفوس قدسیه اینها و رسل علی نبی و علیهم الصلوٰه و السلام اند و در وحدت ارادی و توحید مأمورند
 التیام بخیمیه گاه در سطوت جلال سنا آرایان صورت که اساطین سلاطین بارگاه جبروت اندلسان او
 قهری نظام کارگاه طاهری آرش دایره چرخان جهان نیایش بر روان قافلہ سالاران شایسته
 که ساکنان اصل صفائی و ناسکان مشاعر صورت را از هامون ضلالت بیابان اختلاف بمار الملک است
 آورده محمود بعایت مسعود بعاقبت بخلو شانه بقاشا فته اند با دو عالم عالم تائیدات علوی و توفیق
 دین و کار برزگان و انداز که زمان حال از شورش فتن آشوبان است برنگا شسته بگی بهت علیا
 آن زن که در کجوب نام را از تنفق و خست بساط امن بسط عافیت شوم و محوری خراب باد عالم صورت
 گرداناد و در هر گام موزنا طر و شمول بساط که زمانه سعادت خاطر سجت نیست با و کابل مشاهد
 لوحه صفوت صفا و دیباچه قربت مصطفاک کارنامه گارستان بختا دی بود سرور و فرح شد و بشما
 خلعت لا و رشح روحانی بسط منیا از تحاقق حدائق مبارک یا معینین معانی ملک شام مغیر
 طراز گزشت مانع فردوس استام ضمیر نصارت بی اندازه پذیرفت دریا صفت محبت قربت قدیمی سر
 و اساس خلوص و خاق صمیمی است حکام باوین با حق این سجده رضیه که در حقیقت لاقات روحانی و سکالنه
 مرتب از برای ششاقی طرب پیری ضمیر صفائی جهان تواند بود و مجالست صوری و مصاحبت
 بل علی البدل تواند شد و اما که تمیز خاسته مواخات شامه که در بود که در تو کید بساط صلح و یقین
 چنان استقامت و دهنده که فیما بین باشد بر نظر سحران جلوه نموی بیست که امری شریفه در عالم کون فنا
 غیر از خود و در اوقات نشان اودان که نظام سلسله کائنات بآن مربوط و منوط است هر گاه در مط
 که اسطین بارگاه جبروت نبطه نور ایدر اینه شیر رکات متعج حیات حال مال خواهد بود
 دی حیات و مداد عافیت ام خواسته یافت اظهار امر صحت بر آرزو ایزم مصداق
 ملکی بهت حق طویرت از مبادی الکشاف صبح سعادت برخلاف کشی از فرمانروایان گذشته با صند
 همواره بر منج ملامت ارتباط بوده هر گاه که بادی برین آدی کن الا قدر شده باشند و غیره چند از جن
 والا خدمت مامور است این نسبت مراعات این ابطه لازم است لهذا در این ایام که حاکم ایران نظر بر سوا
 و سوا الف حقوق آشنائی داشته یادگار سلطان شالمور افرستاده حقائق نموده بود و جو قوت
 وزیر شایخ مرزا آندری آن داشت که در کابل ایدر شیر پادرسواد سجو و تیراه که از ولایت

[illegible]

اما چون بخت حق اساس محض خیر بود پس جبهه مفتوح شد و خود هم در آن سرزمین بخت آمیزگی از عطایات مجدد
آسی بود که خدا بجا آوردیم نیز چون شیر شکار کابل نگاشت آن عشرت سرای نوس طبری بود تا انقضا
که هستان کشید و بخت سیر خود و نوا در آن نگارستان صحنه الهی آتشیم عبرت بین نظاره کرده از راه ولایت
پسلی و دوتور که از اقتصادم جبال و تراکم کربوه و مغاک بحدیست که انکار آسانی سیر و اودام بکسی سیاسی عبور از
الطرف هایله دشوار رسید اندر جبهه بوجهه دشمن کابل رسیده شد و نیز مکنون طرخ برستان بود که چاکم سیر
که غریب ملک و از افزون بر ساحل دریای شورست بر زیر دستان آن زمزمه امدت نمیداد و نیز بخت مضامین
افزودنده بشاهراه فراتر در زمین گردو اگر از ناسا بعد بخت گوش نصیحت نداشت باشد آن ولایت را
که ملک است وسیع و وکیلا است آبادان یکی از دلاوران فرمان پذیر سپرده و چون عقل صلاح اندیش
دین و دین بگریش شتاند است و هستان بود عطایات افغانه انکاشته از نوبه خود کامی سرشته بودند
گسخت لشکری شایسته بدین ناحیت فرستادیم و تا قریب و سال بهادران اخلاص مند و قاریان
شهامت پیوند در هر گونه فطرت و ترو داسه تمام نموده چه در دیو چه در صحرا اقامت جنگ و جدل کردند
چون بخت حق پذیر بار فاطمیت علمیان بود همه جا حضرت و نیز و زندی قرین حال فرخنده آن
که عقیقت نشکست از اسب که آئین قدیم است که کار معامله شناسان کوتاه بین تا به گرد و سا که اسب
شکست بر شکست افتاد چون در نهاد وایه سعادت بود بر نیزار و پیمان اولیای دولت آمد و سا
آن مملکت وسیع و قلاع آن دیار داخل مملکت محروسه شد و با آنکه چندین جنگ و جدل کرده بود
از آنکه بخدمت شرف شد از ناصیه حال و نفوذش سعادت مندی فرا گرفته باز آن ملک اگر جنگ
عظیم بدست آمده بود و کرمت با و فرمودیم و نیز از مطوایات صمیمه و ابانیش تنبیه و تا ویر فغان
و چون بخت سراسر بخت است که از مور و بخت پیش بودند و در جبال حصینه سواد بخور و تیراه مساکن
صهاره متعرض قواغل راه توران میشدند آنهم مقتضای عدالت صورت شایسته پذیرفت اکثر حلیه
اطاعت و انقیاد بگوش پوش کشید و گرویی از ان قطع الطریق که بنجار شقاوت انحراف و باغ
چچیده بود پایال پلایان که نه نیستند و بسیاری بجبال سلطوت تهر آتی سپرده به فروخت فتنه و نیز از
مکتوبات بطون حقیقت مشهور اصلاح و قلاع بلوچان بربنهاد بود که پیرته و خوف جابجای انحراف اطاعت
مانده بر باد و پیمان ایران آه میگردند و بغیر انغام نهاده اکثری بندای خدایابی برگ و گوشه میاند

سندھ ان ایجنسی کے زیر نگرانی ہے۔ اس کے علاوہ دیگر ایجنسیوں کے زیر نگرانی ہے۔ اس کے علاوہ دیگر ایجنسیوں کے زیر نگرانی ہے۔

و انهم بدو در دل پند نقش بست هر گونه صورت پذیرد که در مجلس صمیم مخفی بود و خوشتر از آن بر منصفه ظهور جلوه نمائند و از
برکات نیک نیتی تا آنکه رایات قبال در چناب بود سلطان مظفر گجراتی که با چهل هزار کس دم سخت میزد و سعی میبرد
حضرت مندر قمار و جمیع سرکشان گردن فرزان کن دیار زنهار خود ساخته غاشیه خراج بر دوش کشید و از بد
سواد آنکه در هر گام آوردن و معتبه خلافت خود را خود گشت همانا صلحت چنان بود که خاطر هرگزین گزشت
آدمی و هم بنیان بانی ملاحظه تمام دارد و غالب آن بود که چون در پیشگاه نظری آمد و در بند سلامت میاند و نیز
با تمام مبارزان یکجا طلب منات شهنو همچو گنده و سایر ولایت سورت که جنوب ویر بر ساحل دریای عمان است
در حوزه تصرف درآمد و نیز برهان المملکت او در نظام المملکت که معظم ولایت کن است و از حوادث روزگار ناه
با خیانت ورده بود و اما یکدیگر خیر عدالت آن بلاد مباح حق نبوش میرسد و با بعضی حاکمان شغال فرموده تخریر
موقوف نشسته بود و چون خبر طغیان و تحریر سیدی رعایا رسید امر او ولایت مالوه و خاندیش حکم و الا را کار بر شهنشیر بیان المملکت
حکومت آن ولایت او را معادوت نمود و چون کوتاه حوصله بود تا بدو موم آزمانی نایزده و هم استقلال داد و
که بر سلسله پاشی من استیصال خویش نمودن است و در اندک مانی از دوازده فرزند آن و اثری باقی نماند
سران نیا یکی از منوبان سلسله را بر دست سخت آراشیدند تا سادات یزدی عساکر طغیان از سرگردگی غرقه حسیه
اقبال قره باهره دولت اقبال فرزند سعادت سلطان او را حضرت فرمودیم بسیار آفتک سیخ که سهند و
دیگر است در حوزه تصرف آوردند و نیز در ایام حقیقت مندر ارتقا بلاد شرقیه ولایت سیخ او در گه متصل بر
شهر است تخریر نمود و چندین هزار سپاهی مان یافته در مسلک زمان معتبه خلافت درآمد و چون از نهای ایزد
و استانی در آن است برای مباحط خاطر آن عظمت نگاه همین رسیدند و بر ریاضه اعلان می نگار و که چون لانا
حسینی بلاء است سعادت یافت آن دلی که با برادران شغال سلطنت اشارت شد که بزودی حضرت از
دارند و این آنچنینی از دوازده گونی سخت در عرصه دشمن کشیده آغا خفته و فساد نموده دولت خدا و دهم مخالفت مبارک
زود مکراب اقبال اجمعی از مقربان بساط عشرت بریم شکار باده بر طاهر قدرت یزدی چشم عورت بین گشوده بود که آن
مستوع شد با وجود طغیان باران بطریق المعاز و توحید ششم پیشه از آنکه غازیان نصر متقطع که با او نموده آن ملک
در آید بعضی از سعادت اندوزان حقیقت مندر که بحسب قدرت آن طوفان بی غیر افتاده بود و قابو یافته سیر کرده
آوردند و چون هوا کب جلال نریک شده بود و جدا بان بختان خیران مجبور افتاده بران گلرین فیض بخش
صوری و معنی نمود و فرستادن لطیف و در قوتش ماند چون ایات هارین مرحمت نمود و در آن راه خبر واقعه دولایا

مازه و سر نیز میاریم و پیش نهادیمت خاطر فیاض آن بوده است که چون ازین مهات فراغ کلی دست
بدرقه عنایت الهی و هدایت زاری کفار فرنگ که در هزار دریای شور و آرمه سر نیز انگیزی در آورده اند در
تقدیری برزایران حرمین شیرینین خود هالند شرفا در آن گروه جمعی کثیر از بنده گشته گشت از آن روز تا جریده اند و
توفیق یاری می متوجه شده از راه از خار و خشاک سازد و لیکن چون شنیده شد که بعضی از امرای عراق
بوالی خود و مقام بی اخلاصی شده از عروه و تقاضای حسن عهدهت که باعث ارتقای ایشان برات علیه بود
عدم نمود بعضی بی اندیشه ها کرده اند و خاطر حق شناس میگزینت که یکی از فرزندان کارگزاران ما را که
باز و سعادت از ناخدا حال ایشان روشن ^{۱۳} لا تحته شد از ناخدا طالع اقبال نشان مبرتر است بدان جانب تقسیم
تا خاطر از سعادت آنها جمع نشود بامری دیگر متوجه شویم ^{۱۴} الحال که سلطان و موم و موافق جد و پدر کرد
خود را کائنات کمین انکاشته نظر ضعف صحتی ملی عراق کرده بدفعات فوج و ستاده قطع نظر از آنکه از راه
سنت جماعت انحراف زیده اند نظر بحضرت استاخانان نبوت خود متوجه شده معاونت فرما می نماید که تعارض
اسلاطین منظور باشد علی الخصوص بنیوت که مجموع شد که فرمانروای ایران علی قلی سلطان محمدان و علی رابا
هدایا بالتاس ملک مدد و آنکه در اندر بهمت عالی انبیت واجب لازم است که عنان غریت بصوب عراق
خراسان مخطف شود و بخاطر خان میر که چون و ولایت محبت نسبت قرابت آن سلطنت دستگاه از قدیم
الایام است و به سجده از فرستادن مکتوب محبت اسلوب موجب بیوت و نقابت پناه میر و پیش ضد و بطور
و قوا اعدا اتحاد محکام گرفته است آن زمان که حدود خراسان مجسم سر و قاتل اقبال ^{۱۵} مرض خیم غر و علا
کرد آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده بآن حدود تشریف تشریف ازانی دارند آن منبرین
مجمع الشجر غر و علا و مطلع السعدین مجبور و بارگردد و بالمشافهه بیوساطت قاصد و پیغام اساس محبت و
حکایتی مستحکم ساخته بعضی سخنان و دلاویز و اسرار حقیقت آمیز که مخزون مسکون خاطر است و روح
خدا شناسی کو حق پستی که بقدر استعداد بافاقت فیاض علی الاطلاق دریافته است مذکور
مجلس آن سازد و از نفاس حقایق الهی و شرافت دقایق آگاهی که بر خاطر عاقل آن است دستگاه
پرتوانداخته باشد نیز استماع نماید که خلاصه زندگانی و زین کامرانی صحبت اشباح انسانی و موت
اجسام روحانی است فلیت که این معنی در میان دو برگزیده خدا و در نظر کرده بارگاه که باحق شود
هر آینه این معنی باعث شمولی میفهمیم و عجم و فخر و در آن زمان که بعنایت خدا

کرم در این روز و بوقی آید چون بهت مغلطان ایست سرفراز کرد و ایست بر تحصیل خدای و تعالی که استحقاق نام و
تسلط بر افراد نام نیاز آن مگر خواطر حق جوئیست امید که مطلب مقصد ایشان نیز آن باشد که در یکی که حق
شناسی حق طلبی بیشتر باشد آن گیری نیز استر ضایعی باطرا لازم نیست در مقام کمال مجتبی بوده است صلاح او
در گذرد و الحال که نسبت یکجائی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکارا شده است باره امداد ملک عالم
ایران و خراسان سخی صلاح باشد و شما خواهد بود و از کمن بطون بعالم طمنو خواهد آمد و معذرتی که در باب قضیه
فرزند شاهنخ مرزا رفوخته ملک محبت نگار شده بود و طرح طرافضات گزین قنادان حق که شار الیه طوطا
خرد سالیها و خود پسند بریا از یکدکم فطرتی و بر صفاستی منشاجین را موزالایق گردیده بود که هر کدام
از آنها با نفاده مستعدی آن بود که کار و باین صدر رسیده و لا بهر طرغوا می معنی کوه بنیان از لوازم حکما
و مرسم عبودیت بسیار تساهل نمود و نایبان عظمیت و نگاه که قطع نظر از مواد موت و قوت است که در آن
و آن تحت پناه واقع است از روی جلالت و رقت و تربیت و نسبت منتهی اندیشی ادبانه پیش از مثالها
بزرگوار خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه و دوش ایشان سلوک نمود هر چه که نسبت به او واقع
شد از قسم القای بانی و الهام یزدانی بود و الحال چون از خواب غفلت بیدار و ارستی غرور بر سرش نشاند
الهی و عظام بر و نه و تقاضای طاعت نمود غیر از آنکه تقاضات تلطفات عزائم از چشم ام می گردید و محظوظ گردید
و مامول از مرسم موت و قربت آن عظمت نگاه نیز آنست که از زلات قدام غاض نماید بجهت تشبیه
محبت و استحکام قواعد موت افادت و حکمت پناه زبده مفران هواخواه و عده محران کارگاه حکم تمام آنکه
مخلص است گفتار و میر درست کرد و است ابتدای از امت لازم بقرب بود و دوی و با هیچ چیز
نکرده بودیم بریم سالست تا دیم چون ملازمت او را آن نسبت متحقق است که در عیالات ایل طرطه دیگر
به وقت عرض میرساند اگر مجلس شریف ایشان همین احوال مبعی باشد گویا مینابین تکامله بویطه خواهد بود
و بهت پیش و فتنه مفران پناه مفران نگاه اسکندر خان ایا الله برانه سیادت مآب نقابت
انصابت میر صدر جهان را که از اعظم سادات کبار و اجله تقیاتی این میر است مقرر کرده بودیم بویطه
بعضی امور در تفریحی اقامه بود و درینو لایق رفاقت حکمت پناه مشار الیه را فرستادیم و اینموردی از
تحف و دیباچه تحویل عده انخاص محمد علی قلی خان حبیب فیض علی را ارسال نمودیم بایده که بمقتضا
غوی نهاد و او متجاوایل فرموده همواره از طریق طریق ارسال رسل و رسائل امتحان تحف مسلک باشد

کرم در این روز و بوقی آید چون بهت مغلطان ایست سرفراز کرد و ایست بر تحصیل خدای و تعالی که استحقاق نام و
تسلط بر افراد نام نیاز آن مگر خواطر حق جوئیست امید که مطلب مقصد ایشان نیز آن باشد که در یکی که حق
شناسی حق طلبی بیشتر باشد آن گیری نیز استر ضایعی باطرا لازم نیست در مقام کمال مجتبی بوده است صلاح او
در گذرد و الحال که نسبت یکجائی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکارا شده است باره امداد ملک عالم
ایران و خراسان سخی صلاح باشد و شما خواهد بود و از کمن بطون بعالم طمنو خواهد آمد و معذرتی که در باب قضیه
فرزند شاهنخ مرزا رفوخته ملک محبت نگار شده بود و طرح طرافضات گزین قنادان حق که شار الیه طوطا
خرد سالیها و خود پسند بریا از یکدکم فطرتی و بر صفاستی منشاجین را موزالایق گردیده بود که هر کدام
از آنها با نفاده مستعدی آن بود که کار و باین صدر رسیده و لا بهر طرغوا می معنی کوه بنیان از لوازم حکما
و مرسم عبودیت بسیار تساهل نمود و نایبان عظمیت و نگاه که قطع نظر از مواد موت و قوت است که در آن
و آن تحت پناه واقع است از روی جلالت و رقت و تربیت و نسبت منتهی اندیشی ادبانه پیش از مثالها
بزرگوار خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه و دوش ایشان سلوک نمود هر چه که نسبت به او واقع
شد از قسم القای بانی و الهام یزدانی بود و الحال چون از خواب غفلت بیدار و ارستی غرور بر سرش نشاند
الهی و عظام بر و نه و تقاضای طاعت نمود غیر از آنکه تقاضات تلطفات عزائم از چشم ام می گردید و محظوظ گردید
و مامول از مرسم موت و قربت آن عظمت نگاه نیز آنست که از زلات قدام غاض نماید بجهت تشبیه
محبت و استحکام قواعد موت افادت و حکمت پناه زبده مفران هواخواه و عده محران کارگاه حکم تمام آنکه
مخلص است گفتار و میر درست کرد و است ابتدای از امت لازم بقرب بود و دوی و با هیچ چیز
نکرده بودیم بریم سالست تا دیم چون ملازمت او را آن نسبت متحقق است که در عیالات ایل طرطه دیگر
به وقت عرض میرساند اگر مجلس شریف ایشان همین احوال مبعی باشد گویا مینابین تکامله بویطه خواهد بود
و بهت پیش و فتنه مفران پناه مفران نگاه اسکندر خان ایا الله برانه سیادت مآب نقابت
انصابت میر صدر جهان را که از اعظم سادات کبار و اجله تقیاتی این میر است مقرر کرده بودیم بویطه
بعضی امور در تفریحی اقامه بود و درینو لایق رفاقت حکمت پناه مشار الیه را فرستادیم و اینموردی از
تحف و دیباچه تحویل عده انخاص محمد علی قلی خان حبیب فیض علی را ارسال نمودیم بایده که بمقتضا
غوی نهاد و او متجاوایل فرموده همواره از طریق طریق ارسال رسل و رسائل امتحان تحف مسلک باشد

کرم در این روز و بوقی آید چون بهت مغلطان ایست سرفراز کرد و ایست بر تحصیل خدای و تعالی که استحقاق نام و
تسلط بر افراد نام نیاز آن مگر خواطر حق جوئیست امید که مطلب مقصد ایشان نیز آن باشد که در یکی که حق
شناسی حق طلبی بیشتر باشد آن گیری نیز استر ضایعی باطرا لازم نیست در مقام کمال مجتبی بوده است صلاح او
در گذرد و الحال که نسبت یکجائی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکارا شده است باره امداد ملک عالم
ایران و خراسان سخی صلاح باشد و شما خواهد بود و از کمن بطون بعالم طمنو خواهد آمد و معذرتی که در باب قضیه
فرزند شاهنخ مرزا رفوخته ملک محبت نگار شده بود و طرح طرافضات گزین قنادان حق که شار الیه طوطا
خرد سالیها و خود پسند بریا از یکدکم فطرتی و بر صفاستی منشاجین را موزالایق گردیده بود که هر کدام
از آنها با نفاده مستعدی آن بود که کار و باین صدر رسیده و لا بهر طرغوا می معنی کوه بنیان از لوازم حکما
و مرسم عبودیت بسیار تساهل نمود و نایبان عظمیت و نگاه که قطع نظر از مواد موت و قوت است که در آن
و آن تحت پناه واقع است از روی جلالت و رقت و تربیت و نسبت منتهی اندیشی ادبانه پیش از مثالها
بزرگوار خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه و دوش ایشان سلوک نمود هر چه که نسبت به او واقع
شد از قسم القای بانی و الهام یزدانی بود و الحال چون از خواب غفلت بیدار و ارستی غرور بر سرش نشاند
الهی و عظام بر و نه و تقاضای طاعت نمود غیر از آنکه تقاضات تلطفات عزائم از چشم ام می گردید و محظوظ گردید
و مامول از مرسم موت و قربت آن عظمت نگاه نیز آنست که از زلات قدام غاض نماید بجهت تشبیه
محبت و استحکام قواعد موت افادت و حکمت پناه زبده مفران هواخواه و عده محران کارگاه حکم تمام آنکه
مخلص است گفتار و میر درست کرد و است ابتدای از امت لازم بقرب بود و دوی و با هیچ چیز
نکرده بودیم بریم سالست تا دیم چون ملازمت او را آن نسبت متحقق است که در عیالات ایل طرطه دیگر
به وقت عرض میرساند اگر مجلس شریف ایشان همین احوال مبعی باشد گویا مینابین تکامله بویطه خواهد بود
و بهت پیش و فتنه مفران پناه مفران نگاه اسکندر خان ایا الله برانه سیادت مآب نقابت
انصابت میر صدر جهان را که از اعظم سادات کبار و اجله تقیاتی این میر است مقرر کرده بودیم بویطه
بعضی امور در تفریحی اقامه بود و درینو لایق رفاقت حکمت پناه مشار الیه را فرستادیم و اینموردی از
تحف و دیباچه تحویل عده انخاص محمد علی قلی خان حبیب فیض علی را ارسال نمودیم بایده که بمقتضا
غوی نهاد و او متجاوایل فرموده همواره از طریق طریق ارسال رسل و رسائل امتحان تحف مسلک باشد

17

و بهر گاه در آسودگی جهانیان از خرد و بزرگ مهربانی با مردم روزگار از زوایای در کوشش میجوید
آگاه است که پال نمودن چهارواگه هندوان خوش خاشاک فتن ازین بوستان که از سر بهلوی می ریا
شعوبیسته است از سر خود خواهی خود کامی نمودل من نهاد از رز و خرنوارش خاکساران گدازش بکاران
و ازین سبب بهر سو که رود و زده شد کارهای شوار باستانی گشتن یافته و چه از رز و چه از پنهانگی تمام گشتن یافته
هر گاه که شیوه فرزند با یادگیرند بای خد چنین باشد بآن الادوان که از بزرگان باری فغان گاه خداوندی
و بپای پیوند دوستی قدیم خویشی نزدیکی میان واقع باشد بهر همتان ده بین بود که یکی ازینادیکامی
کیمیکلی شست هر گاه این همه داعی کجاشده باشد بهر که خبر گیمیکلی دیسان نخواهد بود این گیمیکلی و کیمیکلی
آبادانی جهان منوچهریان از شد و انگر در درون مهای امی عدم طهارت و دواهای از موانع غیر بنوع
همچنان برده گمان شویده پنهان ماندن لکن ایشان از دشمنان گرد و از بزرگوار گشتن و کار چوین
داشت با گفتگو چندی سخن باریان بیک تباران کم نهاد ناک فطرحیزی چند زوایای عیب چند زوایای
دور شوند از بد بارسند با شوند از بچراغی رسته که از تیری درون کوتاهی دریافت و ریخاسته شود و گو
از ساد و لای جهان از گردان کرد و سخنان شایسته بهر که انیکس بهر اندک چنانش منحنی داشته باشد بهر
بهر فرغ این که در بی سر انجام برود که اندک بر تو در یاد از نیست است آن الادوان که برگزیده و گاه خداوند
اند و در بینی باریک بینی ایشان همه روشن چه گنجایش آن داشته باشد که گوش بهوش بر سخنان ناسر انداخته
نامه پیغمبر دوستی باز میهند و اگر چندی از زندهای گاه و در ماندهای همراه از هندوان از زده و فتنه
براه سالوسی آمده و فرار است نموده خواهند که راه سخن باید و خواهش هم نمونی کنند و بر آن شوند که گری
بر دهن دوستی نشیند و سر شمشیر گیمیکلی گنجاشاک گیمیکلی آید شسته شود و سر او دوستی آن بود که ایلیا دانا فرشته
منوچهری میگفتند و از نه کاراگاه میشدند و نخواسته باشد اگر بوی از سخنان اوکاری یافتند و روشن
آن بود که دشواران سجده فرستاد و از چوکی آن می پرسیدند باری گشتن گشتن گشتن گشتن گشتن گشتن گشتن
باز گیمیکلی خرم و سر بر شمشیر دل بغش بران شد که اندکی از سر گشتنهای پیشین گشتن خامه از ساد و پوشیده ماند
که اسچ ازینین کتاب سنت بر ساخت ضمیر گامان یافته و بهشتات فطرت و اشارات ارباب شرف
تحقیق مقصود یافته و با جمله اتفاق اهل ملل محل مقرر شده است که عمده در موعظت و تربیت و معیت
فلسفه و کلامی انسان که مثال قبالتش موقوف به عقلاست هم کلی گیریم چنانچه ازینست که هر شمس

بر منابر نبیان دامنه و شرح معالی احوال و حکام اخلاق طایفه مقدسه الهیت که از داران اسرار
کبریا و پرده کشایان هرگز انبیا اند بران افزوده از در محض استعدای رحمتی تازه باید کرد و گفتن
چون بدیده انصاف ملاحظه میکنید بر آینه دلچ این مقام کوئی والهی و معالی این مجامع انفس
و اخلاقی را که مستحکم در حقیقت حق و فانی در بقای مطلق اند نظر محاکم بر مایه خداوندی و بر تو
صفیات علیای ایزدی میاید پیش شایسته است که از آن داعیه تیردست باز داشته نگذرد و خدا
ستار قدر ارباب انش و پیش که موجب حکمت علی نظام سلسله امکانی بآن منوط است و بسیار چنانچه
که بر آینه در تصویر است و آن گرم روان ملکین سیراب لایزال بقدرت برای مداخله نور ربوبون شایسته
هست قدسی اساس داشته اند برین است که در زیارتی مستقیم سعادت خاص میگردد و الله تعالی تقدیر
که مشاهده معصوم نامیده گرامی که مصحوب یادگار سلطان حسین شالموسل شده بود در اسطیلام بهار و نظر
اعتدال لیل و نهار از نظر سخن طین هرگز این شد و یاد طرب آینه شقایق و آینه صدف و مرغ کار چیده
بود که این کلامه محبت و ملائمت سان شام یکایکی گشت آنچه در توقف قطره شایسته خلت و دود
رقم نیز ملک محبت شده بود و بغایت در موقع خود جلوه استخوان ادنی الواقع روابط معنوی چنان
اقتصاد میکرد که آینه در رنگش لیکن از صادر و وارد مجموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات
قوم با سلاطین محاکم هندوستان اساطین این مژده بود که مساحان جد اول آسمانی چهار و انگ
بهشت تقدیم گفته اند اتفاق افتاده بود در بندت در این سواد عظیم با همه وسعت و وسعت که در میان
چندین ایام خود رای و فرمان و ایام سپاری انقسام یافته بود و همواره بر سر هر دو پیکر بوده
باعث تفرقه خاطر میشدند به نیروی توفیقات آسمانی به توجیه اولیای دولت قاهر و در کار و دراز
که یوه هندو کوته اما اقتصادی در یابی شوازه سه طرف جمیع سرگشان و گردن فرزندان از فرمانروایان
زبردست در اجهاد و رایان بدست و افغانان کوه نشین و کوتاه مین و بلوچان بادیه چاک
باید که زن و سائر قلمه شینان زمین داران ستم و استغلا و طغیان طاعت و انقیاد در آند
و در الت شام صدور و ایالات مخلوب طبقات انام شرافت مساعی مبدول و هشته شده
و به میامین توفیقات نبی آنچه در یکجا ضمیمه حق گزین می یافت بر وجه اعم ظهور و راه
و اکنون که صوبه پنجاب مستقر آیات منصور شد مکنون خاطر حقیقت مناطق بود

و این را در این مقام که از داران اسرار کبریا و پرده کشایان هرگز انبیا اند بران افزوده از در محض استعدای رحمتی تازه باید کرد و گفتن چون بدیده انصاف ملاحظه میکنید بر آینه دلچ این مقام کوئی والهی و معالی این مجامع انفس و اخلاقی را که مستحکم در حقیقت حق و فانی در بقای مطلق اند نظر محاکم بر مایه خداوندی و بر تو صفیات علیای ایزدی میاید پیش شایسته است که از آن داعیه تیردست باز داشته نگذرد و خدا ستار قدر ارباب انش و پیش که موجب حکمت علی نظام سلسله امکانی بآن منوط است و بسیار چنانچه که بر آینه در تصویر است و آن گرم روان ملکین سیراب لایزال بقدرت برای مداخله نور ربوبون شایسته هست قدسی اساس داشته اند برین است که در زیارتی مستقیم سعادت خاص میگردد و الله تعالی تقدیر که مشاهده معصوم نامیده گرامی که مصحوب یادگار سلطان حسین شالموسل شده بود در اسطیلام بهار و نظر اعتدال لیل و نهار از نظر سخن طین هرگز این شد و یاد طرب آینه شقایق و آینه صدف و مرغ کار چیده بود که این کلامه محبت و ملائمت سان شام یکایکی گشت آنچه در توقف قطره شایسته خلت و دود رقم نیز ملک محبت شده بود و بغایت در موقع خود جلوه استخوان ادنی الواقع روابط معنوی چنان اقتصاد میکرد که آینه در رنگش لیکن از صادر و وارد مجموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات قوم با سلاطین محاکم هندوستان اساطین این مژده بود که مساحان جد اول آسمانی چهار و انگ بهشت تقدیم گفته اند اتفاق افتاده بود در بندت در این سواد عظیم با همه وسعت و وسعت که در میان چندین ایام خود رای و فرمان و ایام سپاری انقسام یافته بود و همواره بر سر هر دو پیکر بوده باعث تفرقه خاطر میشدند به نیروی توفیقات آسمانی به توجیه اولیای دولت قاهر و در کار و دراز که یوه هندو کوته اما اقتصادی در یابی شوازه سه طرف جمیع سرگشان و گردن فرزندان از فرمانروایان زبردست در اجهاد و رایان بدست و افغانان کوه نشین و کوتاه مین و بلوچان بادیه چاک باید که زن و سائر قلمه شینان زمین داران ستم و استغلا و طغیان طاعت و انقیاد در آند و در الت شام صدور و ایالات مخلوب طبقات انام شرافت مساعی مبدول و هشته شده و به میامین توفیقات نبی آنچه در یکجا ضمیمه حق گزین می یافت بر وجه اعم ظهور و راه و اکنون که صوبه پنجاب مستقر آیات منصور شد مکنون خاطر حقیقت مناطق بود

و این را در این مقام که از داران اسرار کبریا و پرده کشایان هرگز انبیا اند بران افزوده از در محض استعدای رحمتی تازه باید کرد و گفتن چون بدیده انصاف ملاحظه میکنید بر آینه دلچ این مقام کوئی والهی و معالی این مجامع انفس و اخلاقی را که مستحکم در حقیقت حق و فانی در بقای مطلق اند نظر محاکم بر مایه خداوندی و بر تو صفیات علیای ایزدی میاید پیش شایسته است که از آن داعیه تیردست باز داشته نگذرد و خدا ستار قدر ارباب انش و پیش که موجب حکمت علی نظام سلسله امکانی بآن منوط است و بسیار چنانچه که بر آینه در تصویر است و آن گرم روان ملکین سیراب لایزال بقدرت برای مداخله نور ربوبون شایسته هست قدسی اساس داشته اند برین است که در زیارتی مستقیم سعادت خاص میگردد و الله تعالی تقدیر که مشاهده معصوم نامیده گرامی که مصحوب یادگار سلطان حسین شالموسل شده بود در اسطیلام بهار و نظر اعتدال لیل و نهار از نظر سخن طین هرگز این شد و یاد طرب آینه شقایق و آینه صدف و مرغ کار چیده بود که این کلامه محبت و ملائمت سان شام یکایکی گشت آنچه در توقف قطره شایسته خلت و دود رقم نیز ملک محبت شده بود و بغایت در موقع خود جلوه استخوان ادنی الواقع روابط معنوی چنان اقتصاد میکرد که آینه در رنگش لیکن از صادر و وارد مجموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات قوم با سلاطین محاکم هندوستان اساطین این مژده بود که مساحان جد اول آسمانی چهار و انگ بهشت تقدیم گفته اند اتفاق افتاده بود در بندت در این سواد عظیم با همه وسعت و وسعت که در میان چندین ایام خود رای و فرمان و ایام سپاری انقسام یافته بود و همواره بر سر هر دو پیکر بوده باعث تفرقه خاطر میشدند به نیروی توفیقات آسمانی به توجیه اولیای دولت قاهر و در کار و دراز که یوه هندو کوته اما اقتصادی در یابی شوازه سه طرف جمیع سرگشان و گردن فرزندان از فرمانروایان زبردست در اجهاد و رایان بدست و افغانان کوه نشین و کوتاه مین و بلوچان بادیه چاک باید که زن و سائر قلمه شینان زمین داران ستم و استغلا و طغیان طاعت و انقیاد در آند و در الت شام صدور و ایالات مخلوب طبقات انام شرافت مساعی مبدول و هشته شده و به میامین توفیقات نبی آنچه در یکجا ضمیمه حق گزین می یافت بر وجه اعم ظهور و راه و اکنون که صوبه پنجاب مستقر آیات منصور شد مکنون خاطر حقیقت مناطق بود

که یکی از نظر روانان با طاعت و انده شود و این را شایسته چندی است که عظمی آنها است خاص عموم عایا و کافه سکنه
ولایت پسند که از ایادی معتدله او باشد بود با وجود غایت استحکام است و از طرق ارتقاء جبال و
سرازم اشجار و فوکر و مغل که جوهر مکمل و تمام است و از اشکاب صبا و از انجا صعبت تواند بود و باقی عروه
و شقی توفیقات الهی است و از ادوار طبعیه که معصومین سلام الله علیهم عین باین شرف حکم فرمود عساکر عالیه
فرموده شد چند هزار خارا تراش چاک است منزل منزل پیش میرفتند و در طایف حجاز و قطع اشجار و بطولی نموده
تفتیح و توسیع قری مساکن میکوشیدند چنانچه در اندک فرصتی آن ولایت کاشا مفتوح شد و عموم عایا از الویعه
استقلال نمودند چون آن عشرت آباد که مدوح جمیع نظار گیان حسن پسند است از غنایات مجدده الهی موجود
نیز در آن کلین سید سجدات شکر در کار بجا آوردیم تا کوستان تبت گیر کرده از راه ولایت گلی و متوجه
که راهی است در نهایت صعوبت عبور نموده عرصه کامل غرض مخم سر اوقات عساکر اقبال شد و تبیین
افغانان بستان سیرت قطع سیرت که در ولایت سوادجور و تیراه و نیشاب و مکران میوند و تیراه
بلوچان بد نهاد و دیگر صحرائشان به نام طبعیت تعالی خدایت که بخار راه مسافران ایران میشدند
بطریق استوار روی او و اصل در توقف آنکه بعد از پیوج واقعه ناگزیر حضرت شاه علیگیر بجان ابراهیم
عدم انضباط احوال ایران هیچ مرجع آن یار بود که بقضای بجای وقوع یافت نمولکه بلخی جنبه خفا
رسید معلوم شد که آن اختلال روی در کسین بنادینه استماع این خبر خاطر نگران و باطمینان آورده
در باطن حقیقت سیرت سخت که در نیت شخص سید شایان آن کسین است فوت نباشد درین هنگام چنان پیش
بطور رسد که هر گونه نیک آمد و مطلوب باشد به نوع آید لیکن چون تمام قندهار میان بود و مرزایان بخار
لوازم معاونت مساعدت آن دو مان عالی تحاشل و تقاعد نمودند و در مواقع حوادث و در تدارک هر که
استقلال عیار جوهر وفاق است قطعاً آرای کجستی و دیگاری بطور نایز و دهنه نیا باین ترتیب ماکه ملین
صاحبان از و تقیم است توسل شایسته تقدیم میرسانند و منظور حواشی باطن بوده که اولاً قندهار را بکس
خود بسپاریم و مرزایان اگر گشتار دولت و از قرون گذشته باشند و از اجزای سوا الف ایام نادم گشته است
و خدمت آن صدر نشین نظامین طاهیرین المزمع شوند در مصورت انواع قاهره با ایشان
بوده هر گونه اودی که کوز خاطر آن قره الحکین باشد بجا آوردند لیکن چون مرزایان از نیتستان خاندان
قدسی بودند بی آنکه استفسار شود و فرستادن چویش مضبوط در نظر عوام کوتا بهین مشبه بعد از تسلط
پرسیدن

اشجار جویبار سجده راس برسانند و درین هنگام که عرصه پذیرش شیرین موز را بایست گیتی گشاید
مستاع قدسی ساینده که در پیشین مان سعادت نشی و بهوشندی شاه محمد را برسم سال فرستاد و
باعث مزید عاطفت خیر آسمان بوند شد چنانچه سیولا و حوادث زده از حجاز بزرگراه مقدس فرستاد
روانه فرمود و با جلالت حکارم و جلال سلطنت ماکشیش آن قاعین سلطنت گردانید و گریبان
قدسی پر توید بهر کی از نظر روانان محفل هارون ابابلی چکری خوار حضرت نایم آنچه صلحت دیدان و
دوران جلالت باشد بوقت بلایع رسانند و از آنجا که وقوف بر احوال مانیان شمع افزو دیده نیست
همواره جویای سوانح اقالیم بوده از آن نسخه و نشر افروستانی میخوام مدتی است که از خاتمه
میان نیست آنچه از اوضاع آن ناحیه معلوم شده باشد به تفصیل مرقوم که کلک اختصاص آن اند که فراموش
کست با کمال ویزش اردو و روش پاسبانی و معدلش پردهی ربه حال است از دانیان حکمت ساند و تجربه
و جنگجویان بخشش عنوان که امر در ولایت بزم افانست گرم دارند چه کسانند و بر چه کیش اند و از
ناوهر کاران خبر بپرداز و صنعتهای آن کش که ام تازه شهرت بر روی ازند و بجهت آنکه برخی از سخنان
و دل و نیز اگر از رخ نماید معتقد آن خواص را بر اسم بیک فرستادیم و قیاحا که از بازگان جهان رخ روست
عقبه اقبال از گشت اردو را ده ریختا میکند زیاده چه نویسد السلام نامه حضرت شامش
بشرفاشی کرام که معطر منوره نهاده است تعالی عن نامم الا نفس الا فاق و الحمد
و کافی و سلام علی سید الجبلی المصطفی و علی عباده الدین علی سیامی عشر الشرفا خیرنا چون علی توجیه شرف
مرد و نیک که طوائف نامم از خواص عوام و کفار و ایاد و سایر عیال که دواعی مایه حضرت شام از جلیت نهاده
منه الحال مشر آبال بوده در ادم اسم عباد و اولاد طمولت نماید و بوجهی من وجود دست تسلط و تعدی انما
رونگار بحال خلق انده خصوا عجمه و فقره و از رنگ و در خلافت بقدر میویره بوسیله جمیده یا از مولد نم و افهم
که اعیان خیرتیم آن باشد محظوظ و مستند باشند سیاسیا کسان آن خیر الله و سلطان آن حسن الطباع
علی الخصوص من متسبان خاصه آن موقوف مقدس محل رود و دولاتک مات مقصود و صدیق
متکین منها علی الاراک است شامل مویض موعاطف باشند باری علی باقرار یافته که هر سال یکی از ملائکه
درگاه خلافت پناه که فرزند حسن بن مقصف بوده باشد میراج ساخته باور لاث الغامات از رفو و راجاس
بقدر تفاوت درجات است طبقات میفرستاده باشیم چون در سنده و نمایان و تساه بعضی کسان

اشغال مفوده تا هنگام ملاقات حقایق احوال سوانح ایام گذشته باشند که هر آنکه غیر توجیه عالی خواهد
 و اسلام مفروض حضرت شاهنشاهی ایزدگوار مبارک پادشاه بود شاه حقیقی که
 سلطنتش محصول از صدف نورانی است و سلطنتش نامون از لطفه انتقال نفسانی بدیع تمامی زمین و آسمان گشته است
 از اقطار ابرار و ویرانی پیدایی لکنان قطع است از جهان خدای او و بر یک نظام عالم نظام بی ادم
 عقل پادشاهان پیشه و پادشاهی عدل شهریاران بصفت اندیشه منوط و مرقط ساخته و مقدر که بر طبقه
 و ضابطه صورت سلطنته استیلا و التیام و دودنه امتزاج و تناسل افرا و کائنات انواع گوناگون مذخره و درود
 نامحور و دهریه بارگاه اروض طیبه معاشربنا و سل علیهم الصلوه و السلام کسا لکان اصوب قی و اربابان اصیل
 اند محمود و خصوصاً با و بعد رضا را با بصائر که مقتضی انوار ولایت تجلی خورشید حکمت و درایت اندیشی و
 معجب نیست که درین عالم ناسوت که درات عالم لاهوت است هیچ چیزی بر محبت فائق نیست هیچ امری چون
 مودت لائق نی چه از اصلاح عالم و نظام کون را برود و توانفت نهاد و ندر در نی که آفتاب محبت بر تواند از
 جهان جان عالم روح روان از ظلمت بشری بر و از ذلالت قستی که در طبقه سلاطین که صلاح طریق نفع صلاح
 عالم و عالمیان است تحقق شود و با علی محبت عالی نیست میان هر دو که در واقع محبت و داد و ضوابط است
 و اتحاد میان عبادند و مکرر و مشت با شهادت نفع علیه ملوک که بر بیداریات الهی شرف و تخاصص دارند
 خصوصاً بان سلطنت تاب خلافت قیام بر تکیات معنوی محی موم قیوی العنی عن التوریه القدسیه
 تفوق نسبت بهای تحقق است رعایت حقوق و خوار و محبت بان عده سلاطین نام را محقق و مکرر و از اشراف
 مقتضیات محبت جانی و اکمل و جبات موت و حیات تالف معوی نام ظاهر است چون در طبقه نواح علی
 بودت قانع گیری احراز شاه جسمانی و پدیده توقف میاندازد که خلف کن شرف تواند شد ارسال
 مسائل است که ارباب فطنت و کائنات را مقام مقام کمال و ناسیب محاورند و امید که علی التواتر و التواتر
 رسل و رسائل از جانبین مفتوح باشد و سوانح احوال لطافت لظرفین معین منشرح گردد و بر منبر و منبر
 ظاهر بود که با اتفاق جمیع ارباب مل و خل و صاحبین دول نشایین دینی و دنیوی عالم صوری و متصور
 شخص معین مدلل میرسد که نشایین دنیوی و دینار نشایین معنوی اخروی چه قدر تفاوت دارد
 و عقلای روزگار و کبرائی هر دو را در یک سبیل این حالت فانی نظام هر چه قدر مسامی جمیده و دواعی بیدار
 با اقدام میرساند و خلاصه اعمار و در بدنه اوقات را در تحصیل مقاصد صور به هر چه طرق میسرند

مستلزمات سیر الزوال و شتبات قریب الاقتال چگونه ممکن است ملک اندیشه تعالی بار محض
 عنایت انلی و هدایت لم یزلی خود با چندین مشاغل و عوائق دنیوی و روابط و علائق ظاهری در طلب
 خود کرامت فرموده باشد بلکه موانع را این عالم بقدر ابرار و حوزه تصرف مآد آورده و مستحق عقل نظام
 و التیام این محالک برنجیکه جمیع رعایا و کافه برایام فیه الحال منشرح البال باشند سعی باید نمود و توصیه برین باید
 داشت اما الحمد لله که استر صافی خدا و شوق مایه الحق سر مرید طالب فائز همه مآرب است چون اکثر این
 روزگار را سیر رقبه تعلیم اندیشه که طریقه آباد اجداد و افکار مآرب مآرب مشاهده نمایند آنکه تامل در دلائل و براین
 نماید آن کیش که در اهل آن نشو و نما یافته اختیار میکند و از شرف تحقیق که علت غائی ایجاد عقل است محسوس
 میان بنابر آن در اوقات طلب با و ادیان جمیع ادیان صحبت داشته از کلمات نفیس و مقاصد عالیه هر کدام
 مستفید و مستفیض میشود چون بآینده و تغافل لغات در میان است لائق آنکه بار سال این طو کبی
 که آن مطالب عالیه حسن عبادت خاطر نشان کند سرور سازد و بسبب جایون رسید که کتب سادی مثل
 نوبت و یخچل و زبور بر زبان عربی و فارسی در آورده اند اگر آن کتب مترجم یا غیر آن که نفع آن عام
 فائده آن نام باشد دوران ولایت بوده باشند فرستند و بیولا صحبت تاکید مراسم و داد و دشمنی با
 اتحاد سیادت تاب فضائل کتب صادق العقیدت والاخلاص سید مظهر که بزرگ القات و عنایت
 سرفراز و مخصوص بوده فرستادیم خنجر چند بالمشافه خواهر گفت اعتماد نمایند و همواره ابواب مکاتبات
 و مراسلات را مفتوح دارند و سلام علی من اتبع الهدی در شهر ریح الاول نشسته نموده خود بخاشه
 نشان حضرت شاهنشاهی بجوان بخت و الاثر از شاهزاده مراد و
 مراجعت از کشمیر فرزند ارجمند بر خور و سعادت قرة باصه دولت و اقبال غفره ناصحیت
 و اقبال ذرة التاج فرخی و فیروز مندی و واسطه العقد سعادت مندی و حق پسندی صاحب
 و الرشاد شاهزاده مراد بعواطف روزگار و شاهنشاهی و مراحم از حد بیرون نخل
 الهی اختصاص یافته بگنجد شکر ایزد جهان آرای که یورش عرصه دلکشای کشمیر طاهر
 خواه با انجام رسید و مخالفان دولت قاهر و کج برای خود رسیدند و آن گلستان همیشه
 بهر از ترنس و خاشاک اهل منتنه و فساد پاک شد که از آغاز از رنگ آرائی است
 و محفوظان تخت نشینی و معدلت پیر و بی مایه شهنشان آگاه دل اندر که

مستلزمات سیر الزوال و شتبات قریب الاقتال چگونه ممکن است ملک اندیشه تعالی بار محض
 عنایت انلی و هدایت لم یزلی خود با چندین مشاغل و عوائق دنیوی و روابط و علائق ظاهری در طلب
 خود کرامت فرموده باشد بلکه موانع را این عالم بقدر ابرار و حوزه تصرف مآد آورده و مستحق عقل نظام
 و التیام این محالک برنجیکه جمیع رعایا و کافه برایام فیه الحال منشرح البال باشند سعی باید نمود و توصیه برین باید
 داشت اما الحمد لله که استر صافی خدا و شوق مایه الحق سر مرید طالب فائز همه مآرب است چون اکثر این
 روزگار را سیر رقبه تعلیم اندیشه که طریقه آباد اجداد و افکار مآرب مآرب مشاهده نمایند آنکه تامل در دلائل و براین
 نماید آن کیش که در اهل آن نشو و نما یافته اختیار میکند و از شرف تحقیق که علت غائی ایجاد عقل است محسوس
 میان بنابر آن در اوقات طلب با و ادیان جمیع ادیان صحبت داشته از کلمات نفیس و مقاصد عالیه هر کدام
 مستفید و مستفیض میشود چون بآینده و تغافل لغات در میان است لائق آنکه بار سال این طو کبی
 که آن مطالب عالیه حسن عبادت خاطر نشان کند سرور سازد و بسبب جایون رسید که کتب سادی مثل
 نوبت و یخچل و زبور بر زبان عربی و فارسی در آورده اند اگر آن کتب مترجم یا غیر آن که نفع آن عام
 فائده آن نام باشد دوران ولایت بوده باشند فرستند و بیولا صحبت تاکید مراسم و داد و دشمنی با
 اتحاد سیادت تاب فضائل کتب صادق العقیدت والاخلاص سید مظهر که بزرگ القات و عنایت
 سرفراز و مخصوص بوده فرستادیم خنجر چند بالمشافه خواهر گفت اعتماد نمایند و همواره ابواب مکاتبات
 و مراسلات را مفتوح دارند و سلام علی من اتبع الهدی در شهر ریح الاول نشسته نموده خود بخاشه
 نشان حضرت شاهنشاهی بجوان بخت و الاثر از شاهزاده مراد و
 مراجعت از کشمیر فرزند ارجمند بر خور و سعادت قرة باصه دولت و اقبال غفره ناصحیت
 و اقبال ذرة التاج فرخی و فیروز مندی و واسطه العقد سعادت مندی و حق پسندی صاحب
 و الرشاد شاهزاده مراد بعواطف روزگار و شاهنشاهی و مراحم از حد بیرون نخل
 الهی اختصاص یافته بگنجد شکر ایزد جهان آرای که یورش عرصه دلکشای کشمیر طاهر
 خواه با انجام رسید و مخالفان دولت قاهر و کج برای خود رسیدند و آن گلستان همیشه
 بهر از ترنس و خاشاک اهل منتنه و فساد پاک شد که از آغاز از رنگ آرائی است
 و محفوظان تخت نشینی و معدلت پیر و بی مایه شهنشان آگاه دل اندر که

مستلزمات سیر الزوال و شتبات قریب الاقتال چگونه ممکن است ملک اندیشه تعالی بار محض
 عنایت انلی و هدایت لم یزلی خود با چندین مشاغل و عوائق دنیوی و روابط و علائق ظاهری در طلب
 خود کرامت فرموده باشد بلکه موانع را این عالم بقدر ابرار و حوزه تصرف مآد آورده و مستحق عقل نظام
 و التیام این محالک برنجیکه جمیع رعایا و کافه برایام فیه الحال منشرح البال باشند سعی باید نمود و توصیه برین باید
 داشت اما الحمد لله که استر صافی خدا و شوق مایه الحق سر مرید طالب فائز همه مآرب است چون اکثر این
 روزگار را سیر رقبه تعلیم اندیشه که طریقه آباد اجداد و افکار مآرب مآرب مشاهده نمایند آنکه تامل در دلائل و براین
 نماید آن کیش که در اهل آن نشو و نما یافته اختیار میکند و از شرف تحقیق که علت غائی ایجاد عقل است محسوس
 میان بنابر آن در اوقات طلب با و ادیان جمیع ادیان صحبت داشته از کلمات نفیس و مقاصد عالیه هر کدام
 مستفید و مستفیض میشود چون بآینده و تغافل لغات در میان است لائق آنکه بار سال این طو کبی
 که آن مطالب عالیه حسن عبادت خاطر نشان کند سرور سازد و بسبب جایون رسید که کتب سادی مثل
 نوبت و یخچل و زبور بر زبان عربی و فارسی در آورده اند اگر آن کتب مترجم یا غیر آن که نفع آن عام
 فائده آن نام باشد دوران ولایت بوده باشند فرستند و بیولا صحبت تاکید مراسم و داد و دشمنی با
 اتحاد سیادت تاب فضائل کتب صادق العقیدت والاخلاص سید مظهر که بزرگ القات و عنایت
 سرفراز و مخصوص بوده فرستادیم خنجر چند بالمشافه خواهر گفت اعتماد نمایند و همواره ابواب مکاتبات
 و مراسلات را مفتوح دارند و سلام علی من اتبع الهدی در شهر ریح الاول نشسته نموده خود بخاشه
 نشان حضرت شاهنشاهی بجوان بخت و الاثر از شاهزاده مراد و
 مراجعت از کشمیر فرزند ارجمند بر خور و سعادت قرة باصه دولت و اقبال غفره ناصحیت
 و اقبال ذرة التاج فرخی و فیروز مندی و واسطه العقد سعادت مندی و حق پسندی صاحب
 و الرشاد شاهزاده مراد بعواطف روزگار و شاهنشاهی و مراحم از حد بیرون نخل
 الهی اختصاص یافته بگنجد شکر ایزد جهان آرای که یورش عرصه دلکشای کشمیر طاهر
 خواه با انجام رسید و مخالفان دولت قاهر و کج برای خود رسیدند و آن گلستان همیشه
 بهر از ترنس و خاشاک اهل منتنه و فساد پاک شد که از آغاز از رنگ آرائی است
 و محفوظان تخت نشینی و معدلت پیر و بی مایه شهنشان آگاه دل اندر که

مکر فرمودیم پس بانی طلوع نماید آن کم اصل است و این دوده خواهد شد و چون از لولیان است
در اصل خطای رفته است که چنین نایب است که سمرقند نزدیک آمدن کن سواره اقبال بعضی ترکان
حقیقت گیش که هم از آن گروه بودند و در آن مخزن از ارباب گران سرکل بهیچرا و جنات دادند از عیلتا
الهی که چنان بر زبان آورده بودیم که از آغاز فساد تاکنون بگذشتیم و کمر از دوا و زیاده از چهل روز خواهد
کشید چون اهل محاسبه حساب کردند بخواه دیگر و در وقت فتنه او کشید چه در و از دهم در دالهی شش می نشست
آغاز بدیلتی او بود و در سنی و یکم شهر توریان و در وقت او شبها می نشینی است چون کثیره مستقریات در
گشت آغاز شد از رستان بود و در یکماه برای سودگی رعایای آن یاران توقف افتاد درین
بزرگان امام ترجمان میگذاشت که چه خوش باشد که در هنگام هفت بجای هندیان چون عساکر گرد
تا از جنگی بگذرد و در آن وقت برف بار و نمند و ستایان که در اصل عساکر اقبال اند و باریدن برف نمیده
مخلفه و در هر روز دهم آبی از کفرت برودت بان گرم تیران رسد چه گشت بگلی جای است که هم در
کثیره دار و دهم جا به بند و ستان بسازم لطیف پروردگار خود را که چگونه عنایت میکند همان زمان که مباد
که بعد از یکماه ازین سخن از جنگی گذشته بودیم که در آن راه برف باریدن گرفت و در آن روز دوشنبه برف بارید
و سر بر بانی اهل غوثیت شد و در سیم سپاس چنان را چگونه توانم داد که در و بعد از آن و چون در لطاف الهی سید بر قبال
ایزدی نور دهم در دالهی بلا به نور و دل جلالت واقع شد چون محاسن و در بنیات الهی بنجام یافته بخاطر
چنان میرسد که چون کافر خلایق هندوستان که خورده دیدار نور بخش بود و متنی است که محروم اند برای سند
آنها پیش از نور از عالم افروند که دوا و پیروی زیاد بود و توفیق ایزدی متوجه هندوستان بودیم و گاهی بخاطر
امام پرور چنان میرسد که بعد از آن جشن نور در اندیشه ممالک کشاکش بطن بطور منقشه ظهور آید که شکوه این
عظمی بجای آورده و در سرت پری خاطر کرد و مشهور حضرت شاهنشاهی بجانخانان
ولید محمد سیم خان و اخته راجه سیر عیضا و خلافت فرمانروائی اعتماد سلطنت یک کشور کشائی
فضل خاتم شجاعت و بختیاری آب که حقیقت مجانباری سیف مسلول از دی شاهنشاهی نوح مقصود
معز و دشمن گاهی طراز استین است اجمال گوهر سیر دولت اقبال مخزن اسرار خلیفه خداوند معجز طوا
خدا دانی و هوخواهی مقدمه آیش عمارک جهان ستانی تقدیر معیش محافل کام بخشی و کامرانی
مونس و حد شرعی حضور محرم حاصل انخاص سراسر و در رفیق طریق دار الملک و انان

باز در اصل خطای رفته است که چنین نایب است که سمرقند نزدیک آمدن کن سواره اقبال بعضی ترکان
حقیقت گیش که هم از آن گروه بودند و در آن مخزن از ارباب گران سرکل بهیچرا و جنات دادند از عیلتا
الهی که چنان بر زبان آورده بودیم که از آغاز فساد تاکنون بگذشتیم و کمر از دوا و زیاده از چهل روز خواهد
کشید چون اهل محاسبه حساب کردند بخواه دیگر و در وقت فتنه او کشید چه در و از دهم در دالهی شش می نشست
آغاز بدیلتی او بود و در سنی و یکم شهر توریان و در وقت او شبها می نشینی است چون کثیره مستقریات در
گشت آغاز شد از رستان بود و در یکماه برای سودگی رعایای آن یاران توقف افتاد درین
بزرگان امام ترجمان میگذاشت که چه خوش باشد که در هنگام هفت بجای هندیان چون عساکر گرد
تا از جنگی بگذرد و در آن وقت برف بار و نمند و ستایان که در اصل عساکر اقبال اند و باریدن برف نمیده
مخلفه و در هر روز دهم آبی از کفرت برودت بان گرم تیران رسد چه گشت بگلی جای است که هم در
کثیره دار و دهم جا به بند و ستان بسازم لطیف پروردگار خود را که چگونه عنایت میکند همان زمان که مباد
که بعد از یکماه ازین سخن از جنگی گذشته بودیم که در آن راه برف باریدن گرفت و در آن روز دوشنبه برف بارید
و سر بر بانی اهل غوثیت شد و در سیم سپاس چنان را چگونه توانم داد که در و بعد از آن و چون در لطاف الهی سید بر قبال
ایزدی نور دهم در دالهی بلا به نور و دل جلالت واقع شد چون محاسن و در بنیات الهی بنجام یافته بخاطر
چنان میرسد که چون کافر خلایق هندوستان که خورده دیدار نور بخش بود و متنی است که محروم اند برای سند
آنها پیش از نور از عالم افروند که دوا و پیروی زیاد بود و توفیق ایزدی متوجه هندوستان بودیم و گاهی بخاطر
امام پرور چنان میرسد که بعد از آن جشن نور در اندیشه ممالک کشاکش بطن بطور منقشه ظهور آید که شکوه این
عظمی بجای آورده و در سرت پری خاطر کرد و مشهور حضرت شاهنشاهی بجانخانان
ولید محمد سیم خان و اخته راجه سیر عیضا و خلافت فرمانروائی اعتماد سلطنت یک کشور کشائی
فضل خاتم شجاعت و بختیاری آب که حقیقت مجانباری سیف مسلول از دی شاهنشاهی نوح مقصود
معز و دشمن گاهی طراز استین است اجمال گوهر سیر دولت اقبال مخزن اسرار خلیفه خداوند معجز طوا
خدا دانی و هوخواهی مقدمه آیش عمارک جهان ستانی تقدیر معیش محافل کام بخشی و کامرانی
مونس و حد شرعی حضور محرم حاصل انخاص سراسر و در رفیق طریق دار الملک و انان

باز در اصل خطای رفته است که چنین نایب است که سمرقند نزدیک آمدن کن سواره اقبال بعضی ترکان
حقیقت گیش که هم از آن گروه بودند و در آن مخزن از ارباب گران سرکل بهیچرا و جنات دادند از عیلتا
الهی که چنان بر زبان آورده بودیم که از آغاز فساد تاکنون بگذشتیم و کمر از دوا و زیاده از چهل روز خواهد
کشید چون اهل محاسبه حساب کردند بخواه دیگر و در وقت فتنه او کشید چه در و از دهم در دالهی شش می نشست
آغاز بدیلتی او بود و در سنی و یکم شهر توریان و در وقت او شبها می نشینی است چون کثیره مستقریات در
گشت آغاز شد از رستان بود و در یکماه برای سودگی رعایای آن یاران توقف افتاد درین
بزرگان امام ترجمان میگذاشت که چه خوش باشد که در هنگام هفت بجای هندیان چون عساکر گرد
تا از جنگی بگذرد و در آن وقت برف بار و نمند و ستایان که در اصل عساکر اقبال اند و باریدن برف نمیده
مخلفه و در هر روز دهم آبی از کفرت برودت بان گرم تیران رسد چه گشت بگلی جای است که هم در
کثیره دار و دهم جا به بند و ستان بسازم لطیف پروردگار خود را که چگونه عنایت میکند همان زمان که مباد
که بعد از یکماه ازین سخن از جنگی گذشته بودیم که در آن راه برف باریدن گرفت و در آن روز دوشنبه برف بارید
و سر بر بانی اهل غوثیت شد و در سیم سپاس چنان را چگونه توانم داد که در و بعد از آن و چون در لطاف الهی سید بر قبال
ایزدی نور دهم در دالهی بلا به نور و دل جلالت واقع شد چون محاسن و در بنیات الهی بنجام یافته بخاطر
چنان میرسد که چون کافر خلایق هندوستان که خورده دیدار نور بخش بود و متنی است که محروم اند برای سند
آنها پیش از نور از عالم افروند که دوا و پیروی زیاد بود و توفیق ایزدی متوجه هندوستان بودیم و گاهی بخاطر
امام پرور چنان میرسد که بعد از آن جشن نور در اندیشه ممالک کشاکش بطن بطور منقشه ظهور آید که شکوه این
عظمی بجای آورده و در سرت پری خاطر کرد و مشهور حضرت شاهنشاهی بجانخانان
ولید محمد سیم خان و اخته راجه سیر عیضا و خلافت فرمانروائی اعتماد سلطنت یک کشور کشائی
فضل خاتم شجاعت و بختیاری آب که حقیقت مجانباری سیف مسلول از دی شاهنشاهی نوح مقصود
معز و دشمن گاهی طراز استین است اجمال گوهر سیر دولت اقبال مخزن اسرار خلیفه خداوند معجز طوا
خدا دانی و هوخواهی مقدمه آیش عمارک جهان ستانی تقدیر معیش محافل کام بخشی و کامرانی
مونس و حد شرعی حضور محرم حاصل انخاص سراسر و در رفیق طریق دار الملک و انان

اتفاقی ملالت تمام وی ادا قسم خزن اندوه پیرامون خاطر مقدس کشت افوس هزار فوس که باره
خجانه درد و دوست نبات این سرستان پلاهل اندود عالم اسیریت تشنه فریب منزلت برقرار و شیب
این بزم را در پی خسارت عاقبت این سودا را در سر جاری بواسطه بعضی موانع که آمدن می مردم بجای
نگذشت که خود توجه شد نقش در چشم صورت میدیدم و آن عطرش مهرانی با که بارابو و ظاهر میوریم
تا ارباب ظاهر را حالت عنایت التفات ظاهر شد که تا کشتی که در راه با با خلاص عینیت فته ما اورا
میجویم اگر چه بدیده بصیرت این منظور شده خاطر نشان لباب معنی شده است اما چون اجوام کار داریم
که در دلمان بدیت که آمد دل که ازین آفتاب جگر خون منیت که کلام دیده کرن حادثه هر گون منیت
این توده خاک گدشتنی و گدشتنی است این تیره مغاک پر کردنی و این شش میوند مهر بریدنی و خون تابنا
کشتنی اگر چه همیشه خیال آن مسافر ادهم در پیش نظر والا حاضر است و بدایع شمال آن مجاور عالم
مخبر اقدس ظاهر از شکستن کالبد خاکی و پنهان شدن شیخ سیاهی معلوم که در نظر و در بین حقیقت
چه تفاوت خواهد بود و اما نظر بعالم بشریت که اقتضای ترکیب سر و مو آید است از جدایی ظاهری آن
عظیم المثال آثار عالم و تحسیر در سرستان باطن اده یافته که عبارت در تقصیر و تغییر آن حال کوتاه
و اشارت نیز تصدیق کوهی عذر خواه لیکن بدیده سیرت با صوره بصیرت مشهور است که آنچه در کتم عدم وجود
می آید و از ملار وجود باز بعد میرو و باراده متکفل نظام کل است خموشیدن باز و زدن است و اگر
باز و زدن است بصیرت بغیر از صفا بقضای تسلیم تقدیر ازنی شکستیم و منج مستقیم منیت باید که ان کن
السلطنت نیز اده صبارت پیش گرفته از اراده خود گذشته باراده الهی ساز و بقیه انفاس بقیه صفت
مرصیات واجب لی نماید و لمح بی فکر حق شناسی ذکر حق جوئی نباشد خود میداند جمعی که از قید تعلیم
یافته مبر منزل تحقیق بی می برند و در زمانی کیاب غریز الوجود اند فرض حق است که با و می غایت
شک این عظیم عطنی که از مشرب عذب تحقیق بهره وانی دارد اشتغال نموده وجود با وجود ما را
کبری شمر و خیال کند که در آن زمان که آن شیر و قافله فاعمال قامت ازین سرای عمارت بند
یار و فادار قدوه محرمان را زوده است و او در آن وقت از جلال غنائم خدا میدانم استمال
خود ملاحظه نمایند که عنایت بودن او در چه درجه خواهد بود حق سبحانه تعالی او را در سائ دولت
ابر چونید با بر خور دار گردانا و ما را بر تارک سعادت او کام کار و با جمل بعد از تسبیح این نایب

این بزم را در پی خسارت عاقبت این سودا را در سر جاری بواسطه بعضی موانع که آمدن می مردم بجای
نگذشت که خود توجه شد نقش در چشم صورت میدیدم و آن عطرش مهرانی با که بارابو و ظاهر میوریم
تا ارباب ظاهر را حالت عنایت التفات ظاهر شد که تا کشتی که در راه با با خلاص عینیت فته ما اورا
میجویم اگر چه بدیده بصیرت این منظور شده خاطر نشان لباب معنی شده است اما چون اجوام کار داریم
که در دلمان بدیت که آمد دل که ازین آفتاب جگر خون منیت که کلام دیده کرن حادثه هر گون منیت
این توده خاک گدشتنی و گدشتنی است این تیره مغاک پر کردنی و این شش میوند مهر بریدنی و خون تابنا
کشتنی اگر چه همیشه خیال آن مسافر ادهم در پیش نظر والا حاضر است و بدایع شمال آن مجاور عالم
مخبر اقدس ظاهر از شکستن کالبد خاکی و پنهان شدن شیخ سیاهی معلوم که در نظر و در بین حقیقت
چه تفاوت خواهد بود و اما نظر بعالم بشریت که اقتضای ترکیب سر و مو آید است از جدایی ظاهری آن
عظیم المثال آثار عالم و تحسیر در سرستان باطن اده یافته که عبارت در تقصیر و تغییر آن حال کوتاه
و اشارت نیز تصدیق کوهی عذر خواه لیکن بدیده سیرت با صوره بصیرت مشهور است که آنچه در کتم عدم وجود
می آید و از ملار وجود باز بعد میرو و باراده متکفل نظام کل است خموشیدن باز و زدن است و اگر
باز و زدن است بصیرت بغیر از صفا بقضای تسلیم تقدیر ازنی شکستیم و منج مستقیم منیت باید که ان کن
السلطنت نیز اده صبارت پیش گرفته از اراده خود گذشته باراده الهی ساز و بقیه انفاس بقیه صفت
مرصیات واجب لی نماید و لمح بی فکر حق شناسی ذکر حق جوئی نباشد خود میداند جمعی که از قید تعلیم
یافته مبر منزل تحقیق بی می برند و در زمانی کیاب غریز الوجود اند فرض حق است که با و می غایت
شک این عظیم عطنی که از مشرب عذب تحقیق بهره وانی دارد اشتغال نموده وجود با وجود ما را
کبری شمر و خیال کند که در آن زمان که آن شیر و قافله فاعمال قامت ازین سرای عمارت بند
یار و فادار قدوه محرمان را زوده است و او در آن وقت از جلال غنائم خدا میدانم استمال
خود ملاحظه نمایند که عنایت بودن او در چه درجه خواهد بود حق سبحانه تعالی او را در سائ دولت
ابر چونید با بر خور دار گردانا و ما را بر تارک سعادت او کام کار و با جمل بعد از تسبیح این نایب

ماده اول در بیان این که هرگاه در هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است...

غیر به جهت تدارک و تلافی عهده الملک آنچه بود در ملایم و ملایم بود و تعیین فرمودیم که مشارالیه از هر
کمال تدر و تهور در اندک فرصتی تنبیه بر چهل نموده آن ملک را در حوزه تسخیر در آورده و البته که خاطر
مهام این حدود با کل فارغ شد ان شاء الله تعالی درین دیکه در اختلافات العالمیه مخیم سر اوقات اقبال
خواهد شد و نیز لاکه خاطر اشرف متنوع شد عرض شد است آن کن سلطنت رسید چون از سطاوان
شام ارادت صفایح و از فحادی آن سامع عبودیت و فالاح بود فی الجمله عیث الطغای از خصمه
شد آنچه در باب تسخیر و کن سطاوان آورده تفصیل شد بود و بوضوح پیوست هر چه در تحت همین بخشان سطر بود
و انش کمال شجاعت و عنقریب است که خاطر از صوبه گجرات بطوریکه نوشته بود و جمع نموده تسخیر و کن سطاوان
وجود نماید با سرع اوقات تمام فیلان نفایز آن ملک اخذ و بطاشراف قدس گذرانند و از روی که خاطر او
بر آید و آنکه در باب تسخیر حاکم که کار در هند عای فرمان عیث نشان بنام او و جگتات شاه خان غیر هم
مشغولی نوشته بود و در بر جبهه مستحق گردیدند و شایسته عالیه مطابق شد عای صدفیت و یقینیکه می ایستد بخت
گوناگون تعیین آمد نمود و فراخ و خرد و گساری صلاح وقت خواهد بود و آنکه در باب ندان این خان جام بیگ
خیال نموده است اگر خود را می ندان می و نیست و هر حال آنچه مقتضای حال باشد عمل کرد و آنکه در باب
فرستادن فیلبانان اعتمادی التماس ده بود و مبالغ قبول رسید که در روادی فرستادن شج را بر ابراهیم
گجرات استد عانو و بود معلوم آن اعتماد و الملک است که در وقتی که مبدولت اقبال بدار اختلافات العالمیه
نزول جلال داریم بخت مهات میدار آن حوالی با بر جوع می شود و از رفتن او آن حدود آن قدر
فائده که این خدمات معلول آن باند نیست و آنکه از فرزندان خود نوشته بود که هر گاه آن اعتماد و اختلافات
فتح و کن شود ایشان را کی نگا دارد و با بلا نیست فرستد نسبت او و فرزندان و پسندیدن و در میان ملی همچنان
نیت که اگر خدمات حضور مشرف نباشد یک لحظه از پیش نظر و در مابندی تکلف خاطر اشرف آن می خواهد
او و فرزندان و همیشه پیش نظر باشد گوش را بخار و نصرت آیات نصرت آیات باشد اگر درین
معاودت مستقر سر خلافت واقع شود حسن شقوق است که فرزندان بخدمت نشاند اگر معلوم که خدیجه
بسیار کار پندار مشغولیم چون بعد مسافت میان است در گجرات و هر جا که خاطر جمع توان داشت در اینجا
نگاه داشته متوجه خدمات شود مشهور حضرت شاهنشاهی به خانانان سپاه که اعتماد الملک
اعطی اعتماد و اختلافات الملک کن سلطنته القاهرة و حفصه الدوله الباهره ذی الفضال الرضیه الشامله

و چون اینها را در این کتاب مذکور است...
و چون اینها را در این کتاب مذکور است...
و چون اینها را در این کتاب مذکور است...

و چون اینها را در این کتاب مذکور است...
و چون اینها را در این کتاب مذکور است...
و چون اینها را در این کتاب مذکور است...

صناعات باغیچہ صنفیات
درختان و تنوع
دولت و زمین
عالم اسلام از دارالکفر
بهم میسر آید و
طبیعیات فکر

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the number ۱۲۲ and various Persian script.

تحت نظر اشرف که زانید و ارسال انواع کبوتران دیوانگی و نسل و ذرا کبوتران سلطان چینی ای
اسباب گنجائی و کجبتی ساختن که مشاهد کبوتران پری پرواز و آمدن جوانان عشقبار است
خاطر اشرف شد و خصوصاً جمیع که شغل عشق از آن در آید بلکه سر دفتر نیز در آن سرست عشق
که پیش از آنکه زنده بقیه با سفید بپوندد و بیاید که این کبوتر چندین خنج و قبل از آنکه در طبیعت و حیوان
در بقیه بی مددگاری و ذوق قابل کبوتر در آید و میداند که پروازش تا کجاست جالبینوسی است
کبوتر و افلاطون است ادرک بنر سبها شایخ و در شاخ کبوتران پیشتر از آن میداند که نقیب خان است
طی افق نام را و قبل علی چنبت توان کرد که در فن خود و علی است عبدالله خان از اند جان
آن حدود و طلب نموده با کمال کبوتران دیوانگی و غیره مصحوب بر قریش فرستاده معلومت
که در آید و از آن کبوتران مانده باشند و همه سلامت رسیدند تعریف و توصیف که منها از آن
دور ترست که حمامه خامه هوای آن بال پر کشاید و طووس گلین زبان فضائی آن جلوه در آید
هر پری یکری جلوه نازید است چون مرغ شوق در پروازند گرم و خنجر غریبانیان و در برین محفل
دانایان و ره نوزدان آسمان زمین و دانه چشمان خوشه پروین و همه گرم بلند پروازند از
گوی برده در باری و تامل غافل ولی آنچه از آشنایان هوش طیار اند مثل این کبوتران از کبوتران هیچ
عشق بازی نه بریده و کبوتران نامی روزگار در هوای برابری این کبوتران چرخ کنان و محفل از آن
بیت نمیدانند که اگر چه آن یار و فادار کج طاهری از اشرف مجاست دولت خدمت جهور و محروم است
اما همیشه در همه حال تحصیل مان فرج و ابناط منظور نظر خویش داشته بوده و ازان کن اسطفت شریف
و در روزیکه کبوتران مذکور از نظر اشرف میگشت خاطر ملکوت ناطر از مشاهد آنها منبسط و فرخا شد
بود آن اعتقاد الممالک العظمی و جزایر نیهای و در آیدین کار بسیار یا میفرمودیم و ضلال خیال تو می خیار
پری نژادان یک نهادند که رسید بران بزیانی التماس گشارش پیغامهای خود می فرستادند تا سلامت
رفته کلک است هر سلاک میشود که جمیع نژادان کبوتر خیل سلامت و پیغامهای رسانند طبع هر که
شد سلیمان ابد چون ندانند زبان مرغان را و خصوصاً آن پیر سال جوان عمل یعنی پرکار پرکاری بل سلاک
که در لهای رباعی رخ بر آید و آرد بال رسیده خاطر آن سود دل ادر حرکات بازی آورید سازد و اطلاق
میناید که چون قافله دولت اقبال بجنبنا خلوص عقیدت صفای طوبی بیل دعا سحری هم بر احوال

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, continuing the Persian script.

که بام دولت و کج رفت است مشرف شدیم تا شهرهای خود بنامیم و شوق مآرادر و از نیارجم جمعیت را
منتظر قفسارند و پیرین را بنات انوش کنند و قبال کبوتران تجملتد عاینها اند که اگر کسی به بنیت جرم میرسد
باشد است عمارا کبوتران جرم که برگرد کعبه شریفه پرواز دارند و سید دیگر چون اعتماد الخلاف است آسمان
و در راه است باید که در آن باب کمال اتمام تقدیم رساند که انشا الله چانه مادر غیور کبوتران را در محبت
خواهد شد و خدا آن جهان را از خواهنای غریبه غایت خواهم فرمود و اگر در آن باب تاخیری نماید از آنچه آن
السلطنت بر ما خدایا که در باشد از آن کتیرا در محبت خواهم فرمود و حضرت شایسته شایسته
همام در واقع جالینوس الزمان حکیم ابو الفتح کیلانی برادر او حکمت اب فطانت شایسته
شایسته حکمت ساسان وقت موقت معارف مسانی سالک الیک و بی بی و کار و پاره کشای محنت
الهی نکته دان نور سعیدی و بی بی شمس محمدی صاحب نهانخانه اخلاص تقاوه افاضل نام سلاک کار کرام
جالینوس الزمان حکیم مام کجایل توجهات ظل الهی شرافت تفقذات شایسته مستطوره و مستطوره بوده باز کرد
که نهضت آیات آسمان سالی جولان موکد من بجای بسیر و در کار و گلشت لایات پذیر کیش که عظیم
مجدد حضرت صمدیت است باین نیازمند و نگاه گیر باشد و بود و غیوریت یانکه در آن گستان محبت بهر که
قدرت خدایت غنی چیز بجنوب باطن آورد و صبحی چند چمن نیاز بسجود و معبود حقیقی در آن سرزمین بگذارد
ند که در زمان خوبهای آن لایات که از کلمهای نگارنگ میوه ای کو ناکون ملو و شون بود و شاهانه
کا حکما بر خود دارد و خلاصه عمارا حضرت شارا از راه شام حبال که طویر با وجود و بال و پر و بال از آن جا عبور
نواند کرد و توجه شرف تقسیم یافت حکم فرمودیم که چند هزار سنگ تراشان که در کن و خار اشکافان
فرمان دهن بکیده و منترل پیش میروند و در تنگیای کوه و دگر راهها پهنای و میساخت و قریب به هزار
کوه تمشیل بفرانج بال و دست حال گذشت و دیگر خیل و شوم و سر اوقات و نیم از راه الخلاف لایه
نا قریب نیلاب جا بسجاده شهر شبر گذشت بودیم چون خاطر شرف از التذافر و حافی و حسانی پسر
و سلوک عشرت و کامرانی خط وافر بدشت عمان یکدین غریت بر اه کجی و دستور مخطوف شد که است
ملک پناه خود بر مرقاق سالکان یاد کمال اندازیم و در می چند بسیر و شکار آن حد و در و از نیم
به باوه عیش این چمن را بنحو سبزه عم آسخته اند و بنای بقای شکار خانه بنیه انسانی را با بکل
نا انچه در چنین وقتی بنا گاه غربت افتد بنا نگاه روی نموده که عیش منعص نموده

[illegible]

و عشره تبارک که در اینده شش انکه مواکبالی در حوالی و متور با ایش ابوال رسیده بود که تبارک و نور
هفتم شهر ماه الهی سنه سی و چهار موافق شب شنبه نوزدهم شهر شوال سنه اصد و نود و هفت بحسب
سروش تازی حکیم نامی مخلص گرامی قدوه محمدان سر از زبده همفغان حقیقت گزار دقیقه شناس
معانی حدیقه پیرای بهارستان نکته دانی نمک زین مجلس ساقی بزنگاه قدس ابد ام آگاهی محضی
ماوشاهی شیردل شبتان صبا ترشیا ز غزل سخن سر از ششار دولاب بر مقرون متن سلطنت افزون
الخصت اسطانی حکیم ابو الفتح گیلانی ازین سری فانی و تنگنای طمانی بجز سال رخسار نوخت و او
از فراق صوری خود در دل قدس است هر چند هر کل عنصری قالب خلکی اواز نظر غائب شده اما شمل
روحانی و لطافتی بجهت ترین صورتی همواره پیش دید خاطر حاضرست باریکیان عالم قدس درین
فانی راز اذن عالم باقی گفته اند و بحق حقیقت نمای جوهر نفس الامر شده اند و پید است که ارواح پاک اهل
طهات خلایق خاک چه تفاوت واقع بغیر از تغییر نسبی و تبدیل مکانی بش نیست نظر بعالم اسباب هم غایت
امید حقیقت نشان نهایت زوی فاکیشان همین است که در قدم قبله دین دریای خود چنانی کنند
آن بر وجهی واقع یافت که بجهت اقدس موصیت نمود و سپارشان حکمت تاب کرده و باطن این
مشایر بود و بیست مستعار با آگاه دلی و خبر داری در قدم با سپرد باید که آن بهر شند سعادت مند از استماع
واقع خبر و فرغ که از عادات عوام الناس و اب لبس کان عالم صوت و لباس است نماید و نظر تقسیم بلند
داشت و وقوع آن از تقدیرات خداوندی پنداشته رضا بقضای دهد که همه همین آه و پیش است و تحقیق هر
کاری و سببه بهر گام خویش ماغم آن غم آن بنایه ایش از وجود ایم اکنون استعدای طول حیات از خست
در البطایار بهر چیز تقسیم نماید و از اعظم متاع عبث شد اند مصائب آنکه پیش ازین قصه غصه باز زده
درین شب چهارم در ماه الهی مطابق شنبه سوم شوال اوقات افاضت پناه معارف حقایق و نگاه علا
الزمانی فوائده الدوائی مذکوره اعظم حکما رشائین تبصره اکابر قدامی تجرین مجموعه جامعه شرافت انسا
فهرست جرایب جلال ملکات نفسانی مورد بدایع و فوئونی مظنه کمالات اخلاطی کثافت عیاق علوم تقاریر
محسوس و مفهومی عقید الدواله امیر فتح الله شیرازی بهمان من ازین طلمتیکه فوار حلت نموده و این حسن و انوار
چنان آن بود که واقعه حکیم معذور نگوی پیش آن چنانچه آن حادثه فراموش شد اما چون همیشه پیش دید خاطر قد
مناظر مشیت زلی و مظالم ارادت لم زلی است در مقام ارتضا و صطبار بر آمد آن حکمت باب
سجده ششم

در اینده شش انکه مواکبالی در حوالی و متور با ایش ابوال رسیده بود که تبارک و نور
هفتم شهر ماه الهی سنه سی و چهار موافق شب شنبه نوزدهم شهر شوال سنه اصد و نود و هفت بحسب
سروش تازی حکیم نامی مخلص گرامی قدوه محمدان سر از زبده همفغان حقیقت گزار دقیقه شناس
معانی حدیقه پیرای بهارستان نکته دانی نمک زین مجلس ساقی بزنگاه قدس ابد ام آگاهی محضی
ماوشاهی شیردل شبتان صبا ترشیا ز غزل سخن سر از ششار دولاب بر مقرون متن سلطنت افزون
الخصت اسطانی حکیم ابو الفتح گیلانی ازین سری فانی و تنگنای طمانی بجز سال رخسار نوخت و او
از فراق صوری خود در دل قدس است هر چند هر کل عنصری قالب خلکی اواز نظر غائب شده اما شمل
روحانی و لطافتی بجهت ترین صورتی همواره پیش دید خاطر حاضرست باریکیان عالم قدس درین
فانی راز اذن عالم باقی گفته اند و بحق حقیقت نمای جوهر نفس الامر شده اند و پید است که ارواح پاک اهل
طهات خلایق خاک چه تفاوت واقع بغیر از تغییر نسبی و تبدیل مکانی بش نیست نظر بعالم اسباب هم غایت
امید حقیقت نشان نهایت زوی فاکیشان همین است که در قدم قبله دین دریای خود چنانی کنند
آن بر وجهی واقع یافت که بجهت اقدس موصیت نمود و سپارشان حکمت تاب کرده و باطن این
مشایر بود و بیست مستعار با آگاه دلی و خبر داری در قدم با سپرد باید که آن بهر شند سعادت مند از استماع
واقع خبر و فرغ که از عادات عوام الناس و اب لبس کان عالم صوت و لباس است نماید و نظر تقسیم بلند
داشت و وقوع آن از تقدیرات خداوندی پنداشته رضا بقضای دهد که همه همین آه و پیش است و تحقیق هر
کاری و سببه بهر گام خویش ماغم آن غم آن بنایه ایش از وجود ایم اکنون استعدای طول حیات از خست
در البطایار بهر چیز تقسیم نماید و از اعظم متاع عبث شد اند مصائب آنکه پیش ازین قصه غصه باز زده
درین شب چهارم در ماه الهی مطابق شنبه سوم شوال اوقات افاضت پناه معارف حقایق و نگاه علا
الزمانی فوائده الدوائی مذکوره اعظم حکما رشائین تبصره اکابر قدامی تجرین مجموعه جامعه شرافت انسا
فهرست جرایب جلال ملکات نفسانی مورد بدایع و فوئونی مظنه کمالات اخلاطی کثافت عیاق علوم تقاریر
محسوس و مفهومی عقید الدواله امیر فتح الله شیرازی بهمان من ازین طلمتیکه فوار حلت نموده و این حسن و انوار
چنان آن بود که واقعه حکیم معذور نگوی پیش آن چنانچه آن حادثه فراموش شد اما چون همیشه پیش دید خاطر قد
مناظر مشیت زلی و مظالم ارادت لم زلی است در مقام ارتضا و صطبار بر آمد آن حکمت باب
سجده ششم

در اینده شش انکه مواکبالی در حوالی و متور با ایش ابوال رسیده بود که تبارک و نور
هفتم شهر ماه الهی سنه سی و چهار موافق شب شنبه نوزدهم شهر شوال سنه اصد و نود و هفت بحسب
سروش تازی حکیم نامی مخلص گرامی قدوه محمدان سر از زبده همفغان حقیقت گزار دقیقه شناس
معانی حدیقه پیرای بهارستان نکته دانی نمک زین مجلس ساقی بزنگاه قدس ابد ام آگاهی محضی
ماوشاهی شیردل شبتان صبا ترشیا ز غزل سخن سر از ششار دولاب بر مقرون متن سلطنت افزون
الخصت اسطانی حکیم ابو الفتح گیلانی ازین سری فانی و تنگنای طمانی بجز سال رخسار نوخت و او
از فراق صوری خود در دل قدس است هر چند هر کل عنصری قالب خلکی اواز نظر غائب شده اما شمل
روحانی و لطافتی بجهت ترین صورتی همواره پیش دید خاطر حاضرست باریکیان عالم قدس درین
فانی راز اذن عالم باقی گفته اند و بحق حقیقت نمای جوهر نفس الامر شده اند و پید است که ارواح پاک اهل
طهات خلایق خاک چه تفاوت واقع بغیر از تغییر نسبی و تبدیل مکانی بش نیست نظر بعالم اسباب هم غایت
امید حقیقت نشان نهایت زوی فاکیشان همین است که در قدم قبله دین دریای خود چنانی کنند
آن بر وجهی واقع یافت که بجهت اقدس موصیت نمود و سپارشان حکمت تاب کرده و باطن این
مشایر بود و بیست مستعار با آگاه دلی و خبر داری در قدم با سپرد باید که آن بهر شند سعادت مند از استماع
واقع خبر و فرغ که از عادات عوام الناس و اب لبس کان عالم صوت و لباس است نماید و نظر تقسیم بلند
داشت و وقوع آن از تقدیرات خداوندی پنداشته رضا بقضای دهد که همه همین آه و پیش است و تحقیق هر
کاری و سببه بهر گام خویش ماغم آن غم آن بنایه ایش از وجود ایم اکنون استعدای طول حیات از خست
در البطایار بهر چیز تقسیم نماید و از اعظم متاع عبث شد اند مصائب آنکه پیش ازین قصه غصه باز زده
درین شب چهارم در ماه الهی مطابق شنبه سوم شوال اوقات افاضت پناه معارف حقایق و نگاه علا
الزمانی فوائده الدوائی مذکوره اعظم حکما رشائین تبصره اکابر قدامی تجرین مجموعه جامعه شرافت انسا
فهرست جرایب جلال ملکات نفسانی مورد بدایع و فوئونی مظنه کمالات اخلاطی کثافت عیاق علوم تقاریر
محسوس و مفهومی عقید الدواله امیر فتح الله شیرازی بهمان من ازین طلمتیکه فوار حلت نموده و این حسن و انوار
چنان آن بود که واقعه حکیم معذور نگوی پیش آن چنانچه آن حادثه فراموش شد اما چون همیشه پیش دید خاطر قد
مناظر مشیت زلی و مظالم ارادت لم زلی است در مقام ارتضا و صطبار بر آمد آن حکمت باب
سجده ششم

که در جمیع امور تابع رضای هست درین مقدمه کمال تعجب است و خدای تعالی و خاطر اشراف و امتیاز عظام
احوال خود داند که درین نزدیکی عرض که کابل محفیم سر اوقات جابه و صلابت خواهد شد چون بشارت
عقبه عرش مقام شرف گردد با انواع تلطعات شاهنشاهی و تفقعات با و شاهای امتیاز خواهد یافت
بست و ششم شال سینه نهند و نود و هفت بر کنار رسند ساگر نزدیک انگ انگ بر سر نگارش یافت
فرمان حضرت شاهنشاهی با عظم خان کوکلتا شخان و کد شمس الدین محمد خان
در بهنگامی که خاطر اقدس نظر آن بود که نزدیک اوقات و خوشترین ساعات مده حراز دولت بدارت
ماله که سیر عبادت است نماید و شمول قسام عواطف شاهنشاهی و مورد انواع تفقعات خاقانی گردد
خبر رسید که او متوجه بایرت حرمین شیرین نادها الله شرفا شده است اهل و عیال و فرزندان خود و ادرا
دریای خورخوار همراه برده است باعث تعجبها شده که مثل و بنده با انخلاص و حسن الخیرت چندین
مارا منظور شد شبیه حضرت با چگونه متوجه این مطلب میشود و شل و عاقلی برضامندی و الدّه شریفه
که جمیع اهل الله در همه اطوار خصوصاً عبادات سیاطعات چنین بابی است رضای و کاری نکرده اند
و عبادات عادات را شرف ثواب نموده اند و که طلبکار ثوابند و با چنین بی رضایها چه بخاطر رسانند
است و درین باب چه اندیشه نموده هر چند نظر تمشق تامل میروم و امیر که باعث چنین برائت فتن و یکبارگی
راه بیوفایی که در جمیع انام نگه میدارترین صفات است گردین باشد بخاطر بیج کی از دور سینه
بدرگاه عزت نرسد و کی اراده این مطلب که با متسل و مقبول نفرمودیم فی الواقع اگر شوق
مکان مقصود است انگیزه مهت شده بود بایستی رخصت طلبیده شغلت و اختیار چندین اخطار این
راه دراز منتی کشی که مشوبات اخروی را آماده شدی چه بخاطر او رسید که در مسلک برضای مایه
خود رفته اسباب خسران دنیا و آخرت سرانجام داده و میدهرمانا که مغلوب و آتیه خویش گشته حیالت
باطل بخود راه داده بی مشورت خرد و درین خود که در زمان تسلط و اطمینان نزول بوده در کج خمول
میباشد مرکب چنین امری که عقلا و نقلات محسن نیست شده است و اگر تا بقدره جذبه الهی در رسیده بود
و تار رخصت حاصل کردن موسم و وقت میگذاشت خود متوجه این سفر شده بایستی که اهل و عیال
خویش و فرزندان همراهی برد و عرض داشت میکرد که مرا شوق انگیز شده بود و فرصت اندکی
استمداد از محنت علیای شما نموده توجه شد و اهل و عیال فرزندان خود را در کف عاطفت کبری شما میسر

زوجه ای و خصوصاً چنین عبادت برضای
 الله کاری که کرده این طوطی متوجه این مطلب
 شود پس شاگرد او را و طلبکار تو باشد
 و باقی نوشته را در دعا بیاید و بگوید
 که او طلبکار تو باشد و دعا بیاید و بگوید
 است اندامی بیاید و بگوید که او طلبکار تو باشد
 که چون عبادت متعلق است که او طلبکار تو باشد
 جهت تو و بیاید و بگوید که او طلبکار تو باشد
 بنیادین و از آن متعلق است که او طلبکار تو باشد
 الشیخ و بیاید و بگوید که او طلبکار تو باشد
 علامه ای که او طلبکار تو باشد و بیاید و بگوید
 شد است و بیاید و بگوید که او طلبکار تو باشد

[illegible]

از اینها پرسید و همواره خبر گیران باشد که باد شاهی و سرداری عبارت از پاسبانی است و پیشتر درین حلقه
حداستعرض نشود که خرمند و کار دنیا که فایده پذیر است میان خود نگزینند و معامله دین که پاسبان است چگونه
دست زبانی مندی اختیار خواهد کرد اگر حق با دوست خود باقی سر مخالفت تعرض اری و اگر حق نیست با
نادانسته خلاف آن گرفته است خود بچاره بیارند وانی است محل ترجمه امانت است نه جای تعرض و انکار و
نمک کان و خیر اندیشان هر گروه را دوستدار باشد و خواب و خورشید از اندازه نگذراند و از مقدار ضرورت
سجاده نکند تا از پایه حیوانات و ترک شده بر تیره انسانیت قصاص یابد و تا تواند کار و زبشت با نذر با نذر
شدید العداوت نباید بود و سینه را زدن کینه نباید نمود اگر از بشت گران بود و در طرف سازد
که در نفس الامر فاعل تحقیق این چیز است این خورشید را برای نظام ظاهر تجویز نموده اند و نیست
از خدا و ان خلاف دشمن دوست به دل برود و اتم و اتم است به دشمنه و نه هر که کند و پیوسته
از جاسوسان خبر را باشد و سخن یکجا بسوس اعتماد نکند که راستی و بی طبعی پس کیست پس هر مری جاسوس
و خبر را تعیین کند که از یکدیگر خبر دار باشد و تقریرات هر کدام جدا جدا نویسد و از آن بی معصوم و جاسوسان
شهرت گزین امغول ساخته از نظر اندازد و بداند از آن شیران آنچه خواهد اندید اگر چه این جماعت بر
بدکاران دیگر خوب اند اما سر رشته حساب دست ندارند و آن گروه اذول خود همیشه متهم دارد که مباد
در لباس دوستی قصد نکند و از رویگان مخدش گاران خبر دار باشد که بوسیله نزدیکی مردم قسم نکنند و
از چرب زبانان درست که در لباس دوستی کار دشمنی میکنند خبر دار باشد که فساد از این بگذرد و بداند
بزرگان را بر سر خطه افرونی مشغله فرصت کم و این گروه بدکار را فراوان از اطراف جوانب خبر گران
باشد و در انفسی را که تاه ساخته لائق عرض امر و من ارد و در ترویج دانش و کمال اهتمام نماید و حال
استعداد و از طبعیات مردم صنایع نشو و در تربیت خاندانهای قدیم مهت گمارد و از سالک سپاهی را
غافل نباشد و خرج را کمتر از دخل کند که سر انجام معامله در گردان است زیرا که گفته اند هر که خرج او زیاده
دخل باشد از حق است و هر که خرج او کمتر از دخل باشد او عاقل است و هر که خرج را با دخل برابر سازد چنانچه
عاقل نیست احمق هم نیست طرح اقامت ننهد از و همواره مستعد ملازمت منتظر طلب باشد و در وعده
نور زد و در دست خال باشد خصوصاً با متصدیان اشغال سلطنت همواره در شوق تیر اندازی بند و تیر اندازی
باشد و پاسبان را از ورزش فرماید و بکار مشغول نباشد و بجهت شش سالگرمی نشا خاطر از زشتا تعلیق است

از اینها پرسید و همواره خبر گیران باشد که باد شاهی و سرداری عبارت از پاسبانی است و پیشتر درین حلقه
حداستعرض نشود که خرمند و کار دنیا که فایده پذیر است میان خود نگزینند و معامله دین که پاسبان است چگونه
دست زبانی مندی اختیار خواهد کرد اگر حق با دوست خود باقی سر مخالفت تعرض اری و اگر حق نیست با
نادانسته خلاف آن گرفته است خود بچاره بیارند وانی است محل ترجمه امانت است نه جای تعرض و انکار و
نمک کان و خیر اندیشان هر گروه را دوستدار باشد و خواب و خورشید از اندازه نگذراند و از مقدار ضرورت
سجاده نکند تا از پایه حیوانات و ترک شده بر تیره انسانیت قصاص یابد و تا تواند کار و زبشت با نذر با نذر
شدید العداوت نباید بود و سینه را زدن کینه نباید نمود اگر از بشت گران بود و در طرف سازد
که در نفس الامر فاعل تحقیق این چیز است این خورشید را برای نظام ظاهر تجویز نموده اند و نیست
از خدا و ان خلاف دشمن دوست به دل برود و اتم و اتم است به دشمنه و نه هر که کند و پیوسته
از جاسوسان خبر را باشد و سخن یکجا بسوس اعتماد نکند که راستی و بی طبعی پس کیست پس هر مری جاسوس
و خبر را تعیین کند که از یکدیگر خبر دار باشد و تقریرات هر کدام جدا جدا نویسد و از آن بی معصوم و جاسوسان
شهرت گزین امغول ساخته از نظر اندازد و بداند از آن شیران آنچه خواهد اندید اگر چه این جماعت بر
بدکاران دیگر خوب اند اما سر رشته حساب دست ندارند و آن گروه اذول خود همیشه متهم دارد که مباد
در لباس دوستی قصد نکند و از رویگان مخدش گاران خبر دار باشد که بوسیله نزدیکی مردم قسم نکنند و
از چرب زبانان درست که در لباس دوستی کار دشمنی میکنند خبر دار باشد که فساد از این بگذرد و بداند
بزرگان را بر سر خطه افرونی مشغله فرصت کم و این گروه بدکار را فراوان از اطراف جوانب خبر گران
باشد و در انفسی را که تاه ساخته لائق عرض امر و من ارد و در ترویج دانش و کمال اهتمام نماید و حال
استعداد و از طبعیات مردم صنایع نشو و در تربیت خاندانهای قدیم مهت گمارد و از سالک سپاهی را
غافل نباشد و خرج را کمتر از دخل کند که سر انجام معامله در گردان است زیرا که گفته اند هر که خرج او زیاده
دخل باشد از حق است و هر که خرج او کمتر از دخل باشد او عاقل است و هر که خرج را با دخل برابر سازد چنانچه
عاقل نیست احمق هم نیست طرح اقامت ننهد از و همواره مستعد ملازمت منتظر طلب باشد و در وعده
نور زد و در دست خال باشد خصوصاً با متصدیان اشغال سلطنت همواره در شوق تیر اندازی بند و تیر اندازی
باشد و پاسبان را از ورزش فرماید و بکار مشغول نباشد و بجهت شش سالگرمی نشا خاطر از زشتا تعلیق است

از اینها پرسید و همواره خبر گیران باشد که باد شاهی و سرداری عبارت از پاسبانی است و پیشتر درین حلقه
حداستعرض نشود که خرمند و کار دنیا که فایده پذیر است میان خود نگزینند و معامله دین که پاسبان است چگونه
دست زبانی مندی اختیار خواهد کرد اگر حق با دوست خود باقی سر مخالفت تعرض اری و اگر حق نیست با
نادانسته خلاف آن گرفته است خود بچاره بیارند وانی است محل ترجمه امانت است نه جای تعرض و انکار و
نمک کان و خیر اندیشان هر گروه را دوستدار باشد و خواب و خورشید از اندازه نگذراند و از مقدار ضرورت
سجاده نکند تا از پایه حیوانات و ترک شده بر تیره انسانیت قصاص یابد و تا تواند کار و زبشت با نذر با نذر
شدید العداوت نباید بود و سینه را زدن کینه نباید نمود اگر از بشت گران بود و در طرف سازد
که در نفس الامر فاعل تحقیق این چیز است این خورشید را برای نظام ظاهر تجویز نموده اند و نیست
از خدا و ان خلاف دشمن دوست به دل برود و اتم و اتم است به دشمنه و نه هر که کند و پیوسته
از جاسوسان خبر را باشد و سخن یکجا بسوس اعتماد نکند که راستی و بی طبعی پس کیست پس هر مری جاسوس
و خبر را تعیین کند که از یکدیگر خبر دار باشد و تقریرات هر کدام جدا جدا نویسد و از آن بی معصوم و جاسوسان
شهرت گزین امغول ساخته از نظر اندازد و بداند از آن شیران آنچه خواهد اندید اگر چه این جماعت بر
بدکاران دیگر خوب اند اما سر رشته حساب دست ندارند و آن گروه اذول خود همیشه متهم دارد که مباد
در لباس دوستی قصد نکند و از رویگان مخدش گاران خبر دار باشد که بوسیله نزدیکی مردم قسم نکنند و
از چرب زبانان درست که در لباس دوستی کار دشمنی میکنند خبر دار باشد که فساد از این بگذرد و بداند
بزرگان را بر سر خطه افرونی مشغله فرصت کم و این گروه بدکار را فراوان از اطراف جوانب خبر گران
باشد و در انفسی را که تاه ساخته لائق عرض امر و من ارد و در ترویج دانش و کمال اهتمام نماید و حال
استعداد و از طبعیات مردم صنایع نشو و در تربیت خاندانهای قدیم مهت گمارد و از سالک سپاهی را
غافل نباشد و خرج را کمتر از دخل کند که سر انجام معامله در گردان است زیرا که گفته اند هر که خرج او زیاده
دخل باشد از حق است و هر که خرج او کمتر از دخل باشد او عاقل است و هر که خرج را با دخل برابر سازد چنانچه
عاقل نیست احمق هم نیست طرح اقامت ننهد از و همواره مستعد ملازمت منتظر طلب باشد و در وعده
نور زد و در دست خال باشد خصوصاً با متصدیان اشغال سلطنت همواره در شوق تیر اندازی بند و تیر اندازی
باشد و پاسبان را از ورزش فرماید و بکار مشغول نباشد و بجهت شش سالگرمی نشا خاطر از زشتا تعلیق است

[illegible]

گاه گاهی بآن پرداخته و یکبار غله را بخیال از جایگاه گرفته به بیت گمرانی انبار سازد و نقاره را وقت طلوع نیز نور بخش عالم و نیم شب که در معنی آغاز طلوع انداخته است منواعت نمایند و در وقت تحویل نیز اعظم از برجی برجی بنده و چرخان و پوچیان آواز سازد و در نهایت ایام ^{ای تقاضای} آگاهی فیه تشکر و بسیار تشکر کند گرسنگان را که در آن غرض از نظر اشراف می آورده باشد و اگر کوتوال نباشد فصول قانون و این نگاه داشته و در ترویج آن کوشد و دستیاران این اندیشه بخوراه ندهد که کار کوتوال را چون روزم بلکه عبادت عظمی داشته است اتهام نماید بدین تفصیل نخستین باید که کوتوال هر شهر و قصبه و بیه با اتفاق اهل قلم خانها و عمارت از آن نویسند و ساکنان هر محله را خانه بخانه در قید کتابت در آورده و چه رقم مردم اند و خانه بخانه مناس گرفته باید که در اتصال بخش و محلات قرار داده و در هر محله میر محله مقرر سازد که نیک بدان بصواب و در جای خود در هر محله قرار دهد که وقایع و شایع و زی آورده و وقت محله را نویسانده باشد و مقرر سازد که هرگاه در وی بدیافت افتد یا دیگر امر ناخوش بشهر فرستد آن ساعت و معاوضت نماید همچنین صاحب محله و خبرداران را نمایند اگر بصورت حاضر نشوند که نگار باشد و خبر میر محله و خبردار یک مسافرت گیرند و کسی در محله نگذارند که فرود آید و هر که مهمان شود از خویش بگزارد و صاحب خانه میر محله بگوید و خبر رسان دفتر نویساند و هرگاه شخصی خبرداران محله آید در ساعت خبر کند و جمعی که مناس نیست باشند آن را در سرای قلیچه آبادان سازد و میر محله و خبرداران سرای نیز متعین نماید و پیوسته احوال داخل و خرج هر کدام از دو برینی دریافتند و لایحه نماید چه هر کس داخل او کمتر است و خرج او بسیار است که بی بلای نیست پردی نماید یکدانی و خرج او در دست شهر و بارگاه و شایسته است نظام و از آن سرای اخذ و خبر شناسد و باید که دلالان هر قسم را مناس گرفته باز بارها متعین کند که هر چه خرید و فروخت شود اعلام میفروشد و مقرر سازد که هر کس اعلام خرید و فروخت نماید رانه بدو در نام مشتری و باع و در زمانچه نوشته باشد و میر چه کرد که در بازار خرید و فروخت شود با اتفاق میر محله خبردار محله واقع شود و دیگر آنکه چند کس محله بجلد و کوچ بکوچه در لوازمی شهر صحبت محافظت و چوکی شب متعین میدارند که در محله و بازار و کوچ بیکانه نباشد و تحقیق و پیروی در زمان از که بر واد و چوکی و غیر آن حتی نماید و اثری از آنها نگذارد و هر چه حساب کم شود یا تابانج رود از آنها بدزدنش پیدای سازد و الا از ده آن بر آید و اموال غائب و شونی تحقیق نماید اگر وارث باشد یا نه اگر در واد که با عین سپارد چ آن بدو گاه معنی نویساند تا هرگاه که صاحب حق پیدا شود و با وصول باید درین معامله نیز

[illegible][illegible]

عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 در روز دوشنبه هجری ۱۰۸۵ قمری در شهر مدینه منوره
 وفات یافت و تدفین آن بزرگوار در قبرستان بابائیه
 انجام پذیرفت.

خیر اندیشی و نیکدانی بکار برده باد که چنانکه در بوم روم شائع است بطور آید و نهایت پیروی نماید
که اثری از شراب نباشد و خورنده و فروشنده و کاشنده آن را با اتفاق حاکم آنچنان تنبیه نماید
که مردم عبرت گیرند و اگر کسی برای حکمت و هوش از قرانی چون دوا بکار برد و تعرض احوال و بناید کرد
و در ارزانی نرختها استقام نماید و نگذارد که مالداران بسیار خدیه و خیره نمایند و بفرور بغوشند
و در لوازم شستن و روزی و عید با استقام نماید عید بزرگ نوروز است که ابتدا اماران درو
تعمیل نیز نور بخش عالم درج محل است و آغاز ماه فرودین است دیگر عید نوروز و هم ماه مذکور که در
شرف آفتاب است عید دیگر سوم ماه اردی بهشت است عید دیگر ششم ماه خرداد عید دیگر نهم
ماه تیر است عید دیگر مفرغ ماه امرداد است عید دیگر چهارم ماه شهریور است عید دیگر شانزدهم ماه مهر
عید دیگر دهم ماه آبان است عید دیگر نهم ماه آذر است و در دینی ماه عید است ششم و پانزدهم و هفتم و سوم
عید دوم ماه بهمن است عید دیگر پنجم ماه اسفند است و عید برای متقارن با یکدیگر و یکدیگر باشد
و شب نوروز و شب شرف بطریق شب برات چراغان روشن کند و در اول شبی که صبح آن
عید باشد نقاره نوازند و زنان حضرت برپای سوار نشوند و گدازهای بی یاری غسل مردان آب و

حیدر بنده شاهزاده در روز بیستم بهر سوار و پیاده
 جدا سازد و برای بنان گذر بانی گیر مقرر گرداند فرمان حضرت شاهنشاهی بسبب این
 کنبه چون پیش نهاد مهمل اعتدال گزین نیست معذرت این نیازمند درگاه بی نیازانتهای
 جویخ اوزنگ شاهنشاهی دست غلال خیمه والای طلی ای نیست که جمیع سبک در مایا و سایر غلات و بر
 که بدائع و طابع از بی و شرافت ایالت از روی نذیر جل خباب که بایه در غلال عمل و فضائل زاده خاطر و
 حال بوده در و طائف شکرگزاری خدا که موجب دین و دین است و استقامت سعادت است طلب
 و عذاب البیان باشد البته که روز بروز صورت تمغنی از حکام قوت بمواظن فضل و دین
 طهور و منزه و همواره امرای اخلاص شمس و حکام عدالت نزد که نقد معاملات ایشان بر محاکم
 اشرف رسیده در جمیع اطراف و اقطار ممالک محروسه بر شاه راه اعتدال سلوک خود و افراد
 میدهند و سایر جنات پسندیده منظور نظرات تربیت و ترقی گشته به ارج عالی و مراتب سایر اقسام
 میانند و چون عبودیت خدای تعالی و سبب دولت و جانی پسر عمده الملک کن السلطنة علیه و توفیق
 اگر پیشیار الملک انی قانیه توفیق حضرت سلطانیه و افرای اعتماد کامل لا اعتماد و العنایه و الاکان نظام

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

[illegible]

امارت و ایالت پناه اداوت و عقیدت و دستگاه نقاره و دووان غزو و علاء و خاندان محمد و عثمان
مخلصان سادات کیش و خلاصه مختصان صواب نیش مور و لطاف بادشاهی و صدق آفاق و فیض خواجی و اوصاف
راستخ البران و حسن اهل دل و اخی علیخان و صفات الطاف بادشاهی و صفات طاف ظل الهی و صفات طاف نور
برادر که الحمد لله و الله که بسیار توجیهات سلطانی که اثری است قوی از عنایات بجا آید چنین تسبیح عظیم و رضی می
از مکن بطون مابین ظهور وی نمود و چون و ابطاف خلاص و ضوابط خلاص و مختصان تحقیقی بدرگاه معنی ثابت
بوده موجب بدر بر وی از دیار و عزت و اولاد و نظر و در برین ثانیان پیش جانیان شد و در بکار توجیهات باطن قد
مواظف شایسته شاهی و معنی مهات کل مکن انتظام مهات کام آسمانان و صدق خیر خای بگشت تسبیح که قدر
عنایت کبری شکر این عطیه و معنی چشمچین همواره در امتثال و امر و احکام جهان طالع کمال سعی استقام نماید
کار کاران ایالت پناه و در بر و زرافرونی باشد و حق همیشه از آن نظیر از نیشی خدمات پسندیده که لا اله الا
در برین کار کارگاهان حقیقت پسند و نازد بود و ظهور آمده و همین که در و طوطا و طوطا قدسی مطهر است انتظام حال
آن سعادت کیش و بوی که بخار امتثال بر و در آن نشیند پیش می بینم عرش شایسته است از آنجا که فطرت سلیم
طاعت مستقیم آن مومنان سعادت آثار معین باطن اقدس است باید که همواره مطرح نظر است بین و مطرح ضمیر سعادت
برین باشد که تباکی الهی و دفعات ناقصی که نقوش ناصیه اقبال و رقوم آنچه احوال است نفاذ و احوال
حضرت و دیباچه از دیار سعادت و باطنی و در مملکت است مخالفت اخوان از قبله گاه عتبۀ مومن
تفاوت بدی دلیل و دل سردی اصحاب ملک ملل علیان هویدا که تباری جلوس و رنگ جانی تار و در
سه سده سلج است قرن فی و اول بهار سلطنت نمود و در سال اقبال به طوت که لولای غرمت برافراشته ایم
نمان توجیه معطوف ساخته ایم و اقبال طلایه عساکر اجلال و مقدمه جنود فضال بوده و در زیر توجیهت نایات
ایالت که بجانب خجاف اتفاق قناره بود و جهت تصفیه کامل و تسخیر ولایت شیر و تنبیه و خوش فاعنه و قناری
و جوان صورت قد بار بود و تباکی غیبی به اراده که در باطن الهام ماطن که در احوال جهان نای غیبی است صورت
توجه بود و در خیر از آن عالم ظهور آمده اگر چه در خلاص قدس بهار و تنبیهان نیز مکتوب خاطر اشراف بود اما چون عظمت و
نفوذ و دستگاه شاه عباس که فرمانروای ایران است رابطه یکتای سابق منظور و شایسته ایمان کاروان
ح و عارض خلاص بر لایای گامی بدرگاه معنی فرستاده و اطمینان اخلاص و کسایزده و اعتماد و محبت هر گونه استقامت
دره بود و از قدیم الایام آباد و سلوان و مبداء ظهور دولت خود را از عنایت حضرت صاحبقر میسر است و از چنانچه

[illegible][illegible]

⑤ Class No. 291/5044 Book No. 8149
 ACC. No. 13522
 Author: ابو الفضل بن مبارك
 Title: رسالة في الفقه
 Issue Date: 1/1/50
 Borrower's No. 100
 Borrower's Name: 100
 Issue Date: 1/1/50
 Borrower's No. 100
 Borrower's Name: 100
 MAULANA AZAD LIBRARY
 ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY



MAULANA AZAD LIBRARY **ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

